



با هوسرل، از آغاز تا انجام

(روایتی کوتاه از زندگی، آثار و اندیشه‌های بنیانگذار پدیدارشناسی)^۱

مصطفی امیری



تصویری کلی از هوسرل

ادموند هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸)، ریاضی‌دانی چک-اتریشی-آلمانی بود که به فلسفه روی آورد و پدیدارشناسی را که رویکرد جدیدی به مطالعه آگاهی و نقش آن در شکل دادن یا معنا بخشیدن به جهان به حساب می‌آید بنیان گذاشت. در اروپای روزگار او، ریاضی‌دان‌ها مشغول پی افکندن بنیان‌های جدیدی برای ریاضیات (در قالب نظریه مجموعه‌ها و هندسه غیراقلیدسی) و فیزیکدان‌ها مشغول یافتن بنیان‌های جدیدی برای فیزیک (در قالب نظریه نسبیت و مکانیک کوانتومی) بودند، و روانشناسان نیز به تبیین چارچوبی علمی برای روانشناسی سرگرم بودند (از فرانتس برنتانو گرفته تا ویلهلم وونت^۲، و در مسیری متفاوت، زیگموند فروید). هوسرل نیز همگام با روزگار خویش تلاش کرد با دیدگاه و روش‌هایی جدید، فلسفه را در مسیری کاملاً نو قرار دهد.

هوسرل پیشنهاد کرد که کل فلسفه، و در واقع کل علوم و دانش، را بر پایه‌هایی استوار سازیم که او بعدها پدیدارشناسی استعلایی‌اش خواند. او در جستجوی معنای مثالی انواع مختلف تجربه از ادراک و تخیل گرفته تا حکم و شکل گرفتن معرفت و شناخت بود. عقل‌گرایی نظیر دکارت، لایبنیتس، اسپینوزا و دیگران معتقد بودند که معرفت و شناخت نهایتاً بنیاد در عقل دارد؛ تجربه‌گرایی نظیر لاک، بارکلی، هیوم و دیگران نیز با آنها مخالفت می‌کردند و اعتقاد داشتند که معرفت و شناخت نهایتاً بنیاد در ادراک حسی دارد؛ و کانت در نقد عقل محض (و احساس محض) ترکیبی از آموزه‌های عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان ارائه داد، و سهم ذهن را در درک ساختار فضا، زمان، و اشیا آن گونه که به آنها معرفت می‌یابیم مشخص کرد. در این بحبوحه بود که هوسرل به صحنه آمد، و مدعی شد ساختار خود آگاهی از ساختار عقل یا احساس، یا مقوله‌های کانتی فاهمه، عمیق‌تر است: و آن را قصدیت نامید، یعنی نحوه «التفات» یا بازنمایی آگاهی از اوبژه‌های مختلف در جهان. پدیدارشناسی فقط به مطالعه این ساختار می‌پردازد، و



بدین ترتیب بنیان مناسبی برای معرفت و شناخت مهیا می‌سازد.

با وجود این، ایده بنیاد فلسفی هوسرل در عمل با آنچه متفکران قبلی نظیر دکارت و کانت مطرح ساخته بودند متفاوت بود. هوسرل فلسفه روشمند و نظام‌داری را بسط داد که در آن پدیدارشناسی، وجودشناسی، معرفت‌شناسی، و منطق نقش اجزای لاینفکی از آن نظام را دارند که هر یک به دیگری وابسته و بر بنیاد سایر اجزاء استوار است. از نظر دکارت، کل فلسفه بر بنیاد معرفت‌شناسی است (نظریه معرفت و شناخت) و کل معرفت در «روشنایی محض» عقل بنیاد دارد. از نظر کانت، کل فلسفه، از نظریه معرفت گرفته تا نظریه اخلاق، بنیاد در عقل محض و عملی دارد، که به همراه احساس عمل می‌کند. ولی از نظر هوسرل، کل فلسفه بر بنیان نظریه پدیدارشناختی قصدیت استوار است. با این همه، پدیدارشناسی، منطق، وجودشناسی، و معرفت‌شناسی به نحوی به یکدیگر وابسته‌اند. بنابراین، فلسفه هوسرل با نوعی کل‌نگری ساختاری بسط یافت، هر چند پدیدارشناسی به محور اصلی و بنیان کل نظام فلسفی هوسرل تبدیل شد.

نوشته‌های هوسرل که از ریاضیات

به فلسفه روی

آورده بود پیچیده

و انتزاعی،

ولی به طرز غریبی

جذاب هستند.

هر چه بیشتر

آثارش را می‌خوانیم،

درک بهتری از

وسعت دیدش

به دست می‌آوریم.

نثر پیچیده‌اش مانند

یک هولوگرام است،

که با دقت فراوان

در آن می‌توانیم

طرح کلی تفکر او را

در هر یک از اجزا

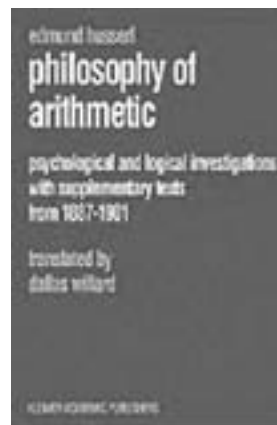
مشاهده کنیم.

به موازات بسط و گسترش فلسفه هوسرل، و توسع و تعدیل مفهوم پدیدارشناسی از سوی متفکران بعدی (به ویژه مارتین هایدگر، ژان پل سارتر، و موریس مرلوپوتی)، دلمشغولی‌های پدیدارشناسی به ورای بنیادهای منطق، علم، و معرفت گسترش یافت و معنای تجربه انسان و اهمیت آن برای واقعیت اجتماعی را نیز در بر گرفت. اگرستانسیالیسم و مکتب‌های بعدی (ساختارگرایی^۱ و پساساختارگرایی) پدیدارشناسی را از حوزه ریاضیات و علوم به حوزه تحلیل‌های اجتماعی کشاندند. (برای شرح مفصلی از انواع پدیدارشناسی که در قرن بیستم ظهور کرد، نگاه کنید به موران^۲.)

هوسرل فیلسوف فلاسفه بود و مسائل بنیادینی را که افلاطون، ارسطو، دکارت، هیوم، و کانت مطرح کرده بودند در کنار مسائل مهم نظریه منطقی-ریاضی در آثار فلاسفه بزرگ روزگارش نظیر کانتور، فرگه، هیلبرت، کارنپ، وایتهد و راسل مورد نظر و تأمل قرار می‌داد. به همین دلیل، در فلسفه هوسرل مسائل کلاسیکی از نظیر کلی و جزئی، ذهن و جسم، فرد و جامعه، امر واقع و ارزش، و به ویژه مسائل جدید مربوط به چگونگی بازنمایی جهان توسط ذهن و زبان مطرح است. تکنیک‌های امروزی علوم رایانه‌ای به خوبی با الگوی بازنمایی ذهنی هوسرل مطابقت دارد، ولی هوسرل اصرار می‌ورزید که تکنیک‌های الگوسازی^۳ صورتی^۴ باید در فعالیت‌های واقعی آگاهی، یعنی وقتی که اذهان ما اشیای پیرامون را می‌نمایند و به آنها التفات می‌یابد، بنیاد داشته باشد. از این چارچوب ریاضی صورتی ایده‌ها بود که مفهوم پدیدارشناسی هوسرل، با تأکید بر تجربه محسوس انسان و اهمیت جهان زندگی روزمره، ظهور کرد. نوشته‌های هوسرل که از ریاضیات به فلسفه روی آورده بود پیچیده و انتزاعی، ولی به طرز غریبی جذاب هستند. هر چه بیشتر آثارش را می‌خوانیم، درک بهتری از وسعت دیدش به دست می‌آوریم. نثر پیچیده‌اش مانند یک هولوگرام است، که با دقت فراوان در آن می‌توانیم طرح کلی تفکر او را در هر یک از اجزا مشاهده کنیم. در آثار متقدمش می‌توان همان دغدغه‌هایی را دید که در آثار متأخرش مطرح است، مانند دلمشغولی انسان‌گرایانه‌اش به جهان زندگی، که در دهه‌های بعد به یکی از دغدغه‌های مکتب اصالت‌وجود^۵ مبدل شد؛ و در آثار متأخرش می‌توان همان دغدغه‌هایی را یافت که انگیزه نگارش آثار متقدمش بود، نظیر دلمشغولی به نظریه منطق در حکم طرحی برای بازنمایی جهان.

فیلم خانگی بسیار کوتاهی از هوسرل وجود دارد. در این فیلم مردی با جثه نسبتاً کوچک، ریش انبوه، و عینک قاب گرد، و کت و شلوار سه تکه مد روز را می‌بینیم که گویی با حال و هوایی ایده‌آلیستی به آسمان افلاطونی چشم دوخته و در حیاط پشت آپارتمانش در فرایبورگ آلمان قدم می‌زند. هوسرل غالباً میزبان دانشجویان یا فلاسفه مشهور در آپارتمان محل زندگی‌اش بود و گاه در حیاط آپارتمان که در نوشته‌هایش نیز به آن اشاره کرده است، با آنها صحبت می‌کرد. می‌گویند گاهی همسرش مالوین میهمانان را برای دیدن پرفسور هوسرل تا اتاق مطالعه‌اش مشایعت می‌کرد، و پس از گپ و گفتی طولانی که میهمان رخصت رفتن می‌خواست، او را دوباره تا درب منزل مشایعت می‌نمود، و به آرامی می‌پرسید «آیا هوسرل به عظمت افلاطون هست؟»

نوشته‌های هوسرل حکایت از تمایل شدید او به تفکر انتزاعی دارد، زیرا ترسیم تصویری به این بزرگی مستلزم پُر کردن آن با جزئیات ملموس تجربه است. می‌گویند درس گفتارها و سخنرانی‌هایش پیچیده و فهم آن دشوار بود و دانشجویانش می‌گویند که او استعداد زیادی در فهم دیگران نداشت، چه در





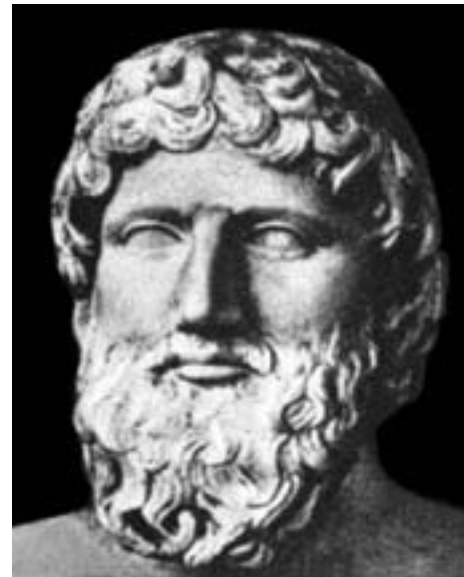
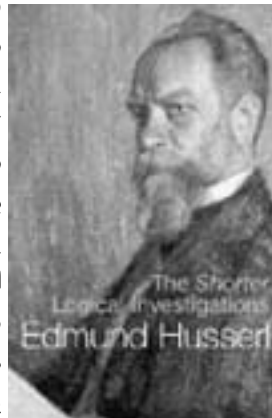
بحث‌ها و چه در خواندن آثار سایر فلاسفه. البته این صفات از جمله صفاتی نیست که معمولاً رهبران یک مکتب فلسفی بزرگ دارند. ولی شور و شوق او برای فلسفه، برای حقیقت و عینیت، و برای علم جدید پدیدارشناسی مسری بود. نوشته‌ها و درس‌گفتارهایش دانشجویان زیادی را به خود جلب کرد و مکتب پدیدارشناسی را به راه انداخت. پدیدارشناسی مکتب غالب قرن بیستم در فلسفه اروپا بود، حتی بعد از آنکه پدیدارشناسان بنام از مسیر هوسرلی منحرف شدند. علاوه بر این، امروزه صاحب‌نظران دارند به تدریج به نقش هوسرل در تکامل فلسفه تحلیلی پی می‌برند، که یک مکتب مهم دیگر قرن بیستم بود. اگرچه هوسرل رویکردی فقه‌اللغوی^۸ به فلاسفه کلاسیک، از افلاطون گرفته تا کانت نداشت، ولی فلسفه‌اش دلمشغولی‌های این اندیشمندان کلاسیک را نیز در بر می‌گرفت و آنها را با بیان جدیدی عرضه می‌کرد. جهان کمتر ذهن فلسفی چنین وسیعی به خود دیده است که نظریات انتزاعی را با توجه به توصیف دقیق جزئیات ملموس تبیین کند. اینها صفات ریاضی‌دانی است که در حوزه فلسفه تبلور یافته‌اند، و مفهوم پدیدارشناسی هوسرل، که در جستجوی معانی مثالی در تجربیات ملموس روزمره بود، متأثر از این صفات است. تاریخ مسلماً او را در زمره اندک فلاسفه بزرگ قرار خواهد داد، هر چند احتمالاً میراث فلسفی او تا یک قرن دیگر به کمال درک نخواهد شد.

سال‌های آغازین

ادموند هوسرل در هشتم آوریل ۱۸۵۹ در پروسنیتس^۹ موراویا که جزئی از امپراتوری هابسبورگ^{۱۰} یا اتریش-مجارستان بود، و نام کنونی آن پروستیویوف^{۱۱} است و در نزدیکی برنو^{۱۲} در جمهوری چک قرار دارد، به دنیا آمد و در ۲۷ آوریل ۱۹۳۸ در فرایبورگ^{۱۳} آلمان در نزدیکی مرز فرانسه، که در اوج زندگی حرفه‌ایش در آن به تدریس و فلسفه‌ورزی اشتغال داشت، درگذشت.

هوسرل در خانواده‌ای یهودی از جامعه آلمانی‌زبان موراویا در منطقه چک (یعنی بخشی از منطقه‌ای که آلمان‌ها سودتولند می‌نامیدند و در دهه ۱۹۳۰ آماج تجاوزات آلمان‌ها قرار گرفت) زاده شد. خانواده‌اش فارق از تعصبات مذهبی بود و ادموند در جوانی به مذهب لوتری گروید. او که دومین فرزند از چهار فرزند خانواده بود، هیچ علاقه‌ای به درس و مدرسه نداشت، ولی در یادگیری ریاضیات از خود استعداد نشان می‌داد. در نه سالگی در وین به مدرسه رفت و سپس در سال ۱۸۷۶ تحصیلات دوره دبیرستان^{۱۴} را در اولموتس^{۱۵}، که نام کنونی‌اش اولوموتس^{۱۶} است، به پایان رساند. پس از آن وارد دانشگاه لایپزیگ شد و اخترشناسی، ریاضیات، و فیزیک خواند. در آنجا با توماس ماساریک^{۱۷} که دانشجوی فلسفه بود (و بعدها رییس جمهور چکسلواکی شد) آشنا شد. ماساریک او را به خواندن فلسفه فرانتس برنتانو^{۱۸} و تجربه‌گرایان تشویق کرد. هوسرل در سال ۱۸۷۸ به برلین نقل مکان کرد، و در آنجا به مطالعه ریاضیات و فلسفه مشغول شد. در برلین، در کلاس‌های دو ریاضی‌دان بزرگ، یعنی کارل وایراشتراس^{۱۹} و لئوپولد کرونکر^{۲۰}، حضور یافت. در سال ۱۸۸۱ خود را به دانشگاه وین منتقل ساخت و در سال ۱۸۸۲ با نوشتن رساله‌ای در زمینه محاسبه متغیرها درجه دکترایش را در ریاضیات محض گرفت. استاد راهنمای او یکی از شاگردان وایراشتراس بود. هوسرل در سال ۱۸۸۳ به برلین بازگشت و دستیار وایراشتراس شد، ولی به تدریج به فلسفه علاقمند شد. پس از گذراندن دوره نظام وظیفه به وین بازگشت، که دوستش ماساریک در مقام استادیاری^{۲۱} در آن مشغول به تدریس فلسفه بود.

هوسرل از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۶ در کلاس‌های فرانتس برنتانو، که استادی با جذب و بسیار سرشناس بود، در وین حضور یافت. در همین سال‌ها بود که کاملاً به فلسفه روی آورد، و مفهوم روانشناسی توصیفی برنتانو را که بعدها تأثیر بسزایی در شکل‌گیری و بسط نظریه پدیدارشناسی‌اش داشت مطالعه کرد. هوسرل از طریق برنتانو به فلسفه اصالت تجربه دیوید هیوم علاقمند شد، و از آنجا که هیوم انواع مختلف فعالیت‌های ذهنی را ترسیم کرده بود همیشه او را از آغازگران اصلی پدیدارشناسی می‌دانست. برنتانو همچنین هوسرل را با کارهای برنارد بولتزانو^{۲۲} که نظریاتش در باب منطق یکی از عوامل الهام‌بخش پدیدارشناسی هوسرل شد آشنا ساخت. علاوه بر این، از طریق برنتانو بود که هوسرل با نظریه قرون وسطایی قصد^{۲۳}، یا التفات داشتن ذهن به اوبژه‌ها در تفکر یا ادراک، آشنا شد. هوسرل پس از آنکه یک دهه تمام مفهوم قصدیت را در ذهن خود پروراند، آن را در حکم بنیاد نظریه معرفت و نهایتاً پدیدارشناسی‌اش مطرح ساخت.



افلاطون

اگرچه هوسرل رویکردی فقه‌اللغوی به فلاسفه کلاسیک، از افلاطون گرفته تا کانت نداشت، ولی فلسفه‌اش دلمشغولی‌های این اندیشمندان کلاسیک را نیز در بر می‌گرفت و آنها را با بیان جدیدی عرضه می‌کرد.

سال‌های اقامت در هاله: ۱۸۸۶-۱۹۰۰

هوسرل خود را برای کار بر روی رسالهٔ استادی‌اش^{۲۴} آماده می‌کرد که درگیری برنتانو با کلیسا او را مجبور به استعفا از مقام استادی‌اش در وین کرد. برنتانو به همین دلیل هوسرل را به دانشگاه هاله نزد کارل اشتومف^{۲۵} فرستاد که یکی از دانشجویان سابقش بود. او در سال ۱۸۸۶ به هاله رفت، و در سال ۱۸۸۷ تحت نظر اشتومف رساله استادی‌اش را به پایان رساند که دربارهٔ مفهوم عدد، تحلیل‌های روان‌شناختی^{۲۶} نام داشت. گنورگ کانتور^{۲۷}، که امروزه به سبب مطالعاتش در باب نظریهٔ مجموعه‌ها و بنیادهای ریاضیات مشهور است، نیز عضو هیئت داوران رسالهٔ استادی هوسرل بود. در طول سال‌هایی که هوسرل در مقام استادیار در هاله مشغول تدریس بود با کانتور دوست شد. او در رسالهٔ استادی‌اش پیشنهاد کرده بود که مفهوم عدد را با دنبال کردن سیر شکل‌گیری آن در اعمال ذهنی تمیز انبوهه‌ها^{۲۸}، یا «کثرات»^{۲۹} (مفهومی که هوسرل غالباً از آن استفاده می‌کرد، و در هندسه معاصر نیز کاربرد دارد) روشن کنیم. هوسرل در همین اثر اولیه هجرت فکری‌اش را از ریاضیات محض به فلسفه و نهایتاً به پدیدارشناسی محض شروع کرده بود. این سفر ۱۴ سال به طول انجامید.

هوسرل تا سال ۱۹۰۱ در هاله ماند و در تمام این مدت در مقام استادیاری به تدریس مشغول بود. شغلش شأن و مرتبهٔ چندانی نداشت و درآمدش محدود بود (دانشجویان هزینه کلاس‌ها را می‌پرداختند) و به همین دلیل هرگز از وضعیتش رضایت نداشت. با وجود این، در هاله بود که زندگی مشترکش را شروع کرد و ظاهراً از آن بسیار راضی بود. در سال ۱۸۸۷ با مالوین اشتاینر^{۳۰} ازدواج کرد. ثمره این ازدواج سه فرزند بود: دخترش الی^{۳۱} متولد ۱۸۹۲، و دو پسرش گرهارت^{۳۲} متولد ۱۸۹۳، و ولفگانگ^{۳۳} متولد ۱۸۹۵. مالوین از خانواده‌ای یهودی بود که پیش از ازدواج با هوسرل مسیحی شده بود. اگرچه هوسرل فلسفه‌اش را «ضد کلامی» می‌دانست، ولی به نظر می‌رسد که فردی شدیداً مذهبی بود. شاید این شدت احساسات مذهبی با تلاشش برای تبیین محض بودن آگاهی و نفس در پدیدارشناسی سال‌های واپسین عمرش ارتباط داشت.

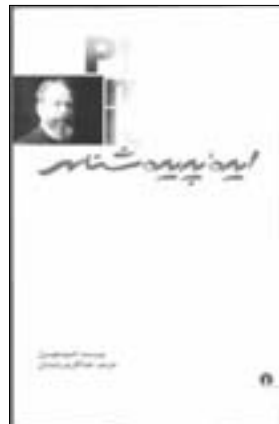
هوسرل در سال ۱۸۹۱ که هنوز در هاله اقامت داشت، نخستین کتابش را با نام فلسفهٔ حساب: پژوهش‌های روانشناختی و منطقی، کتاب اول^{۳۴} منتشر ساخت و آن را به برنتانو اهدا کرد. این کتاب شرح و تفصیلی بود بر رسالهٔ استادی‌اش، و نقطهٔ گذار هوسرل از ریاضیات به فلسفه ریاضیات، که توجه‌اش را به نظریه منطقی و شکل نامنسجم تحلیل فعالیت ذهنی معطوف داشت، که بعدها هسته پدیدارشناسی‌اش را تشکیل داد. در همان زمان ریاضی‌دان‌ها، از جمله دوستش کانتور، با توجه به نظریهٔ نوظهور مجموعه‌ها مشغول یافتن بنیان‌های جدیدی برای ریاضیات بودند. در طول چند دهه بعد نیز ریاضی‌دان‌ها و منطقیون سعی داشتند که بنیان ریاضیات را در ترکیبی از منطق و نظریهٔ مجموعه‌ها بیابند. معمولاً نگرش هوسرل در فلسفه حساب را نوعی اعتقاد به «روانشناسی‌باوری»^{۳۵} تعبیر کرده‌اند که هوسرل در آن ریاضیات را به الگوهای فعالیت ذهنی نظیر گروه‌بندی ذهنی اوبژه‌ها و شمارش یا محاسبه اندازه یا اصلی بودن گروه تقلیل می‌دهد. عنوان فرعی کتاب در این ارتباط بسیار روشن‌گر است، زیرا از آن می‌توان دریافت که هوسرل در همان وقت هم درگیر رابطه امر ذهنی و امر منطقی بوده است. (یادمان نرود که هوسرل از طریق برنتانو نه فقط با روانشناسی توصیفی، بلکه با نظریه منطقی، فلسفهٔ خود برنتانو و منطق محض بولتزانو آشنا و علاقمند شده بود).

هوسرل مدتی را با گوتلوب فرگه^{۳۶}، استاد ریاضیات در ینا^{۳۷}، که امروزه از بزرگان تاریخ منطق به شمار می‌آید، مکاتبه داشت. وقتی کتاب هوسرل انتشار یافت، فرگه نقدی بر آن نوشت و فلسفهٔ حساب او را به روانشناسی‌باوری، یعنی تقلیل منطق و ریاضیات به روانشناسی، متهم ساخت. فرگه هم‌آوا با هرمان لوتسه^{۳۸} بر روانشناسی‌باوری قرن نوزدهم می‌تاخت و در عوض از نوعی فلسفه افلاطونی ریاضیات دفاع می‌کرد که بر اساس آن اعداد و سایر مفاهیم ریاضی مستقلاً وجود دارند و با فعالیت ذهنی ما ایجاد نمی‌شوند. هوسرل بلافاصله نگرش ضد روانشناسی‌باوری فرگه را پذیرفت و ظاهراً به تبعیت از او مسیر فکری‌اش را تغییر داد. با وجود این، توضیح و تحلیل هوسرل دربارهٔ مبادی مفهوم عدد واقعاً به معنای تقلیل اعداد به اعمال ذهنی نبود؛ بلکه او هنوز ابزار لازم برای توضیح و تبیین چگونگی ربط افکارمان یا مفاهیم اعداد به خود اعداد را در دست نداشت. کتاب دوم فلسفه حساب هرگز منتشر نشد، بلکه در عوض، هوسرل ده سال وقتش را صرف نوشتن اثر ماندگارش با نام پژوهش‌های منطقی کرد، که در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۱ به چاپ رسید. کتابش با حمله‌ای جانانه به روانشناسی‌باوری آغاز می‌شد، و سپس با بحثی مفصل درباره وجودشناسی، پدیدارشناسی، و معرفت‌شناسی ادامه می‌یافت.



کانت

از نظر کانت، کل فلسفه،
از نظریه معرفت گرفته
تا نظریه اخلاق،
بنیاد در عقل محض و
عملی دارد، که به همراه
احساس عمل می‌کند.
ولی از نظر هوسرل،
کل فلسفه بر
بنیان نظریه
پدیدارشناختی قصدیت
استوار است.





سال‌های اقامت در گوتینگن: ۱۹۰۱-۱۹۱۶

هوسرل به یمن انتشار کتاب پژوهش‌های منطقی که حاصل ده سال تفکر عمیق درباره دامنه وسیعی از موضوعات پیچیده بود بالاخره توانست در نظام دانشگاهی آلمان به مقام دانشیاری با حقوق ثابت برسد. او در سال ۱۹۰۱ از سوی حکومت پروس به مقام دانشیاری^{۳۹} دانشگاه گوتینگن منصوب شد، و در سال ۱۹۰۶، برغم مخالفت اعضای هیئت علمی دانشگاه، درجهٔ استاد تمامی^{۴۰} به هوسرل اعطا گردید (که فقط تعداد اندکی از استادان هر رشته در هر دانشگاه به این مقام می‌رسیدند). او تا سال ۱۹۱۶ در گوتینگن سکونت کرد، و در طول این مدت فلسفه‌اش چرخشی قابل توجه یافت.

هوسرل در طول سال‌های اقامت در گوتینگن با گروهی از دانشمندان و ریاضی‌دان‌ها حشر و نشر پیدا کرد که یکی از آنها دیوید هیلبرت^{۴۱} بود. هیلبرت مسئلهٔ تمامیت^{۴۲} نظام‌های اصل موضوعی^{۴۳} در ریاضیات را مطرح کرد. مفهوم منطقی نزد هوسرل در حکم نظریهٔ نظریه‌ها، که همان اوایل در کتاب پژوهش‌های منطقی تشریح شده بود، اهمیت فلسفی تمامیت منطقی را برای برخی نظریه‌ها نشان داده بود (در دهه ۱۹۳۰، کورت گودل^{۴۴} نظریاتی را دربارهٔ تمامیت و عدم تمامیت در برخی نظام‌های اصل موضوعی به اثبات رساند. گودل در سال‌های واپسین عمرش نظریه پدیدارشناختی معرفت هوسرل را خواند و با آن کاملاً موافق بود).

در طول دهه ۱۸۹۰ میلادی و به موازات نگارش کتاب ۱۰۰۰ صفحه‌ای پژوهش‌های منطقی، مفهوم منطقی نزد هوسرل به همان اندازهٔ مفهوم نوپای پدیدارشناسی‌اش تکامل و بسط یافته بود. به دنبال انتشار کتاب پژوهش‌های منطقی و کسب مقام استادی در گوتینگن، پدیدارشناسی هوسرل پیروان زیادی در اروپا پیدا کرد. در سال ۱۹۰۳ در مونیخ «مکتبی» غیررسمی از پدیدارشناسان شیفتهٔ نظرات هوسرل شکل گرفت که یوهانس داوبرت^{۴۵} (که در جنگ جهانی اول جان باخت) و آدولف رایناخ^{۴۶} که نوعی وجودشناسی پدیدارشناختی برای نظریه حقوقی بسط داد (و او نیز در جنگ جهانی اول کشته شد) مبتکرش بودند. مکتب مونیخ به پیروی از وجودشناسی جزء/کل و حالات امور^{۴۷} هوسرل نوعی وجودشناسی رئالیستی را برای پدیدارشناسی تبلیغ می‌کرد. در سال ۱۹۰۷، به منظور بسط و پیشبرد پدیدارشناسی کانونی به نام محفل فلسفی گوتینگن^{۴۸} تشکیل شد. رومن اینگاردن^{۴۹} و ادیت اشتاین^{۵۰} نیز از اعضای این محفل بودند. اینگاردن که سهم بسزایی در رشد فلسفه در لهستان داشت، بعدها تمایل هوسرل به ایده‌آلیسم استعلایی را مورد انتقاد قرار داد و خود نوعی وجودشناسی پدیدارشناختی از آثار هنری بسط داد که تا به امروز نیز تأثیرگذاری خود را حفظ کرده است. اشتاین رسالهٔ دکترای خود را با نام درباره مسئله همدلی^{۵۱} تحت نظر هوسرل نوشت که اثری تأثیرگذار و دوران‌ساز در ارتباط با پدیدارشناسی درک دیگران بود، و پس از آن به پژوهش در حوزه مذهب روی آورد. ادیت اشتاین ابتدا یهودی بود، و هر چند به مذهب کاتولیک گرویده بود، در اردوگاه کار اجباری نازی‌ها در آشویتز درگذشت. پاپ ژان پل دوم در سال ۱۹۹۸ او را قدیس اعلام کرد، و به دلیل مصایبی که کشیده بود و در حکم گواهی بر ایمانش نام قدیس بندیکتا بر او نهاد.

در سال ۱۸۹۱، ویلیام جیمز^{۵۲} استاد دانشگاه هاروارد، اثر ماندگارش با نام اصول روانشناسی را منتشر ساخت که در آن با استفاده از رویکردی که به نوعی نسخه ابتدایی پدیدارشناسی شباهت داشت به مطالعه ذهن پرداخته بود. او انواع اصلی فعالیت ذهنی را از یکدیگر متمایز ساخته و بر نقش عادت و حالات جسمی، به ویژه هیجانان، که از نظر او به درون بدن امتداد یافته بودند، تأکید گذاشته بود. هوسرل اثر جیمز را خواند و آن را ستود، ولی جیمز نظریهٔ قصدیت مناسبی نداشت، یعنی اینکه توضیح نداده بود چگونه آگاهی به اوبژه‌ها در جهان التفات می‌یابد. جیمز رویکردی عمل‌گرایانه به روانشناسی اتخاذ کرده بود، و آگاهی را به عادات

جسمانی و رسوم و عرف اجتماعی مقید می‌دانست، ولی هوسرل در پژوهش‌های فلسفی‌اش رویکردی منطقی در مطالعه آگاهی برگزید، و بر نقش معانی مثالی^{۵۳} در بازنمایی اوبژه‌های مورد تجربه تأکید ورزید. با وجود این، پدرخواندهٔ عمل‌گرایی آمریکایی، یعنی چارلز سندرس پیرس^{۵۴}، یک منطقدان بود، و به موازات رشد و تحول منطقی با منطقیون اروپا تعامل داشت. (پیرس و فرگه به طور مستقل نظریه‌هایی درباره کلمات کمیّت‌نمای «همه» و «بعضی» ارائه، و بدین ترتیب مرزهای منطقی را به ورای قیاس ارسطویی گسترش دادند.) ولی افسوس که جیمز با تصور اینکه پژوهش‌های منطقی هوسرل چیزی بجز روده‌درازی‌های منطقی نیست با ترجمه آن به زبان انگلیسی مخالفت کرد.

در طول دهه ۱۸۹۰ و در یک برنامه تحقیقاتی متفاوت با روانشناسی جیمز،



ایده بنیاد فلسفی هوسرل
در عمل با آنچه
متفکران قبلی نظیر
دکارت و کانت
مطرح ساخته بودند
متفاوت بود.
هوسرل فلسفه
روشمند و نظام‌داری
را بسط داد که در
آن پدیدارشناسی،
وجودشناسی،
معرفت‌شناسی،
و منطق نقش اجزای
لاینفکی از آن نظام را
دارند که هر یک
به دیگری وابسته و
بر بنیاد سایر اجزا
استوار است.



زیگموند فروید در وین مشغول پی افکندن بنیان روانکاوی بود، و آن را در قالب تعبیر رویاها^{۵۵} که در سال ۱۹۰۰ منتشر شد، معرفی کرد. فروید و هوسرل در کلاس‌های روانشناسی برتانو حاضر می‌شدند، و هر دو در سال ۱۹۰۰ کارهای بنیادینی در زمینه مطالعه ذهن منتشر ساختند. مطالعات فروید در زمینه تعبیر رویاها موجب پیدایش مکتب روانکاوی شد، که محور آن نظریه حالات روانی ناخودآگاه و تأثیرات علی آنها بر هیجان‌ات و اعمال آگاهانه انسان بود. بالعکس، مطالعات هوسرل در زمینه منطق موجب پیدایش مکتب پدیدارشناسی‌اش شد که محور آن نظریه آگاهی و قصدیت بود. البته به نظر نمی‌رسد که فروید و هوسرل از نظرات یکدیگر خبر داشتند. ولی خوشبختانه، گویا در تقسیم کاری که ناخودآگاه صورت گرفته بود، یکی بخش ناخودآگاه و دیگری بخش خودآگاه ذهن را مورد مطالعه قرار داد.

در طول سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰ هوسرل برخی از مهمترین تحلیل‌های پدیدارشناختی خود را انجام داد. او به ارزیابی ساختار تجربه از زمان و مکان پرداخت، که متن آنها خیلی بعدها پس از فوتش به چاپ رسید. او در همین چارچوب، ساختار احساس، و ساختار تجربه حسی را به موازات وقوعش در زمان و همچنین نقش احساس در تجربه اعیان در مکان و زمان را مطالعه کرد. هوسرل در مجموعه مهمی از درس گفتارهایش درباره نظریه معنا در سال ۱۹۰۸، مفهومی را که قبلاً در پژوهش‌های منطقی درباره معنا مطرح ساخته بود، تعدیل کرد. در این درس گفتارها بود که نظریه پخته‌اش را درباره معنای مثالی، که بعدها اصطلاح معروف «نومنا» (واژه‌ای یونانی برای آنچه معلوم است) را برای آن انتخاب کرد، مطرح ساخت. در عین حال، فلسفه کانت را نیز مطالعه می‌کرد و در سال ۱۹۱۳ با اقتباس اصطلاح کانتی استعلایی برای مفهومی که از پدیدارشناسی در ذهن داشت، نسخه «ایده‌الیسم استعلایی» خودش را عرضه کرد، که حالا پدیدارشناسی «استعلایی» می‌خواند. در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ این نتایج را در سطحی بسیار انتزاعی در کتابش با عنوان ایده‌ها، کتاب اول با یکدیگر ترکیب کرد. عنوان کامل کتاب این بود: ایده‌هایی در جهت پدیدارشناسی محض و فلسفه پدیدارشناختی، کتاب اول: درآمدی کلی بر پدیدارشناسی.^{۵۶} این کتاب به ایده‌های اول معروف است. در سال ۱۹۱۲، ظرف چند ماه پیش‌نویس کتاب‌های اول، دوم و سوم ایده‌ها را نوشت، هر چند فقط کتاب اول را منتشر ساخت. پیش‌نویس کتاب دوم با نام مطالعات پدیدارشناختی تقویم^{۵۷}، معروف به ایده‌های دوم، را در همان زمان تهیه کرد، ولی هرگز آن را منتشر نساخت، که جای بسی تأسف داشت، زیرا این کتاب برخی از مهمترین تحلیل‌های پدیدارشناختی هوسرل را در برمی‌گرفت: تحلیل جسمیت‌یافتگی (من یا آگو یک روح غیرجسمیت‌یافته نیست)، آگاهی حرکتی (از حرکات بدن خود) در عمل، همدلی (چگونه من یک «من» دیگر را تجربه می‌کنم)، جهان زندگی روزمره (که بعدها «جهان زندگی» نام گرفت)، و ساختار اجتماعی تجربه‌مان (که پدیدارشناسان بعدی، از جمله مارتین هایدگر^{۵۸} و الفرد شوتهس^{۵۹}، و پسا‌ساختارگرایان فرانسوی نظیر میشل فوکو^{۶۰} کاملاً آن را تبیین و تشریح کردند). کتاب سوم با نام پدیدارشناسی و مبانی علوم، ایده‌های سوم^{۶۱}، به تشریح رابطه بین پدیدارشناسی، وجودشناسی، روانشناسی، و علوم اجتماعی می‌پردازد.

پدیدارشناسی هوسرل در ایده‌های اول (۱۹۱۳) صبغه‌ای کاملاً «استعلایی» پیدا کرد. در پژوهش‌های منطقی، پدیدارشناسی هوسرل همراه با وجودشناسی رئالیستی بسط یافته بود که در آن آگاهی در جهانی کاملاً مستقل از ادراک یا تفکر ما از آن واقع می‌شد. ولی در ایده‌های اول، هوسرل پدیدارشناسی‌اش را مقرون به نوعی دکترین نوکانتی از ایده‌الیسم استعلایی عرضه کرد، که بر اساس آن جهان در انبوهه‌ای از اعمال بالفعل و ممکن آگاهی قوام یافته است. ولی این حرف که یک شیء (مثلاً درخت، یک انسان، یا هر چیز دیگر) در آگاهی «قوام یافته» است چه معنایی دارد؟ چنانکه بعداً خواهیم دید، این یکی از دشوارترین ابعاد نظریات

هوسرل است. در ایده‌الیسم استعلایی هوسرل، هر شیء که در جهان وجود دارد در قالب نظامی از معانی مثالی، یا «نومناها» جای می‌گیرد که آن را از جوانب و دیدگاه‌های بی‌نهایت متنوع می‌نمایاند. نومناها در فلسفه هوسرل همان حکم «پدیدارها»^{۶۲} یا اوبژه‌ها آن گونه که نمود می‌یابند^{۶۳} را در فلسفه کانت دارند. در ورای این نظام متشکل از نومناها، هیچ «شیء فی‌نفسه‌ای»^{۶۴} وجود ندارد، یعنی هیچ شیئی که خارج از دسترس هرگونه آگاهی ممکن باشد، وجود ندارد. البته هنوز اختلاف نظرهایی درباره ماهیت ایده‌الیسم هوسرل در بین صاحب‌نظران دیده می‌شود. برخی از آنها ایده‌الیسم هوسرل را بی‌شبهت به ایده‌الیسم بارکلی^{۶۵} نمی‌دانند (که در آن جهان به ایده‌ها تقلیل می‌یابد، هرچند در نظریات هوسرل این ایده‌ها نومناهای مثالی هستند). برخی دیگر نیز ایده‌الیسم او را کاملاً شبیه



مارتین هایدگر،
که بعد از هوسرل
فیلسوف طراز اول
جهان آلمانی‌زبان
فلسفه شد،
دستیار هوسرل شد و
بر رابطه با
جهان انسانی پیرامون و
روال و سنت‌هایش
تأکید گذاشت.

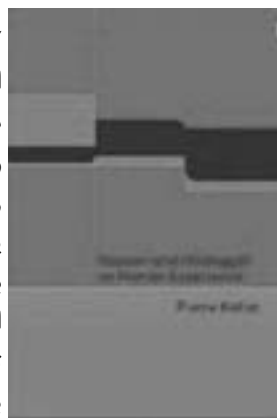


به ایده‌آلیسم کانت می‌یابند (که بر اساس آن جهانی ورای ایده‌های ما [در فلسفه کانت «صوَر معقول»] وجود دارد، ولی ما نمی‌توانیم آن را «آن گونه که فی‌نفسه هست» بشناسیم). و برخی دیگر از شارحان هوسرل (از جمله راقم این سطور) معتقدند که ایده‌آلیسم هوسرل دارای نوعی وجودشناسی رئالیستی به همراه دیدگاه‌گرایی^{۶۶} روشمند است (اوبژه‌ها در جهان مستقل از آگاهی ما وجود دارند، ولی ما فقط بواسطهٔ یک مفهوم یا معنای خاص به آنها معرفت می‌یابیم). در هر حال، «ایده‌آلیسم استعلایی» هوسرل را نمی‌توان در هیچ یک از چارچوب‌های آشنایی که می‌شناسیم گنجانده. نوآوری فلسفه هوسرل، و آنچه آن را «استعلایی» می‌سازد، در نظریه قصدیت است - اینکه چگونه آگاهی بواسطه معنا به اوبژه‌هایی التفات می‌یابد که (در اکثر موارد) مستقل از آگاهی ما به آنها هستند. مفهوم قصدیت نزد هوسرل پدیدارشناسی او را از دلمشغولی‌های مرسوم معرفت‌شناسی و وجودشناسی (به چه چیزی می‌توان معرفت پیدا کرد و آیا آن چیز مستقل از شناخت ما وجود دارد؟) دور می‌کند، و به نظریه منطقی یا معنایی قرن بیستم (معانی چگونه اوبژه‌ها را می‌نمایانند یا آگاهی را به اوبژه‌های جهان ملتفت می‌سازند؟) نزدیک می‌سازد. بنابراین، آنچه پدیدارشناسی هوسرل را «استعلایی» می‌کند، البته در مفهوم جدیدی که او به اصطلاح استعلایی بخشید، نقش معنای مثالی در «تقویم» جهان است، چرا که ما فقط بواسطه ساختارهای پیچیده معنایی که مشخصهٔ اشکال بی‌شمار آگاهی ما به اوبژه‌ها در جهان است، اشیا در جهان را تعبیر یا ادراک می‌کنیم.

سال‌های اقامت در فرایبورگ

در سال ۱۹۱۶ هوسرل به مقام استاد تمامی دانشگاه فرایبورگ رسید. او بقیه عمرش را در فرایبورگ اقامت گزید و به تدریس، ملاقات با فلاسفه مشهور جهان، و ایراد سخنرانی در شهرهای آلمان، لندن، پاریس و ایتالیا مشغول شد. حالا هوسرل از متفکران طراز اول جهان آلمانی‌زبان فلسفه بود، و پدیدارشناسی‌اش تا پایان قرن همچنان در کانون فلسفه قاره‌ای ماند، هر چند بعدها فلاسفه به تعدیل و ردّ برخی از ابعاد فلسفه هوسرل، به ویژه عقل‌گرایی و استعلایی بودنش پرداختند.

در طول دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی جنبشی به نام «فلسفه تحلیلی» ظهور کرد که به دنبال بنیاد نهادن فلسفه در تحلیل منطقی و زبانی بود، و فلسفه را هم‌ردیف منطق، ریاضیات، و علوم طبیعی می‌دانست. گوتلوب فرگه بنیان‌های منطق جدید را در اواخر قرن نوزدهم استوار ساخته و آلفرد نورث وایتهد^{۶۷} و برتراند راسل^{۶۸} در اثر ماندگارشان با نام اصول ریاضیات^{۶۹} (۱۹۱۰-۱۹۱۳) آن را بسط و گسترش داده بودند. هوسرل با این کارها آشنا بود، ولی نظریه منطق را به پدیدارشناسی گره می‌زد. فلسفه تحلیلی با تشدید فعالیت حلقه وین در طول دهه ۱۹۲۰، و به موازات تلاش تحصیل‌گرایان منطقی برای مستقر ساختن فلسفه بر یک بنیان تجربی محکم در کنار علوم طبیعی شکل گرفت. موریتس اشلیک^{۷۰} و رودلف کارناپ^{۷۱} که از شخصیت‌های بسیار مهم حلقه وین بودند مستقیماً به نقد کارهای هوسرل پرداختند و لودویگ ویتگنشتاین^{۷۲} در رساله منطقی-فلسفی^{۷۳} (۱۹۲۱) مشهورش تحلیلی کمابیش هوسرلی از چگونگی بازنمایی حالات امور در جهان توسط معانی گزاره‌ای ارائه داد (البته نمی‌دانیم که آیا ویتگنشتاین از تصویر مشابهی که در جزئیات کتاب پژوهش‌های منطقی هوسرل از بازنمایی ارائه شده بود خبر داشت یا خیر). اشلیک با مفهوم افلاطونی ذوات مثالی^{۷۴} نزد هوسرل که بواسطه نوع خاصی از شهود قابل معرفت هستند، مخالف بود. با وجود این، گودل که در دهه ۱۹۲۰ در وین مشغول به تحصیل بود، بعدها از نقش وجودات^{۷۵} انتزاعی یا مثالی و شهود ریاضی دفاع کرد، و با تحصیل‌گرایی دهه ۱۹۲۰ اشلیک و همفکرانش به مخالفت پرداخت. کارناپ در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۵ به هنگام کار بر روی کتاب مشهورش به نام ساخت منطقی جهان^{۷۶} (۱۹۲۸) در سمینارهای هوسرل حضور یافت. این اثر بسیار مهم و آغازگر در حوزه فلسفه تحلیلی علم به وضوح متأثر از دکترین تقویم هوسرل است (کارناپ نظامش را «نظریه تقویم»^{۷۷} گذاشت)، ولی کارناپ برای الگوسازی نحوه مفهوم‌سازی یا «تقویم» جهان نوعی زبان منطقی صوری





ویتگنشتاین

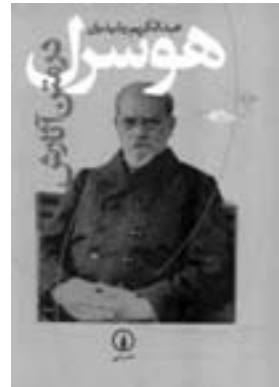
و تعبیر آن را بسط داد. گیلبرت رایل^{۷۸}، از بنیان‌گذاران فلسفه زبان عادی^{۷۹} آکسفورد و صاحب اثر مفهوم ذهن^{۸۰} (۱۹۴۹)، در سال ۱۹۲۹ به ملاقات هوسرل در فرایبورگ رفت. رایل بعدها گمان کرد که مفهوم ذهن را می‌شد در حکم نوعی تحقیق پدیدارشناختی دانست، هرچند تکنیک رایل تحلیل نحوه کاربرد افعال ذهنی نظیر «فکر کردن»، «تصور کردن»، «دیدن»، «اراده کردن» و نظایر آنها بود. با نزدیک شدن سال‌های پایانی قرن بیستم، فلسفه تحلیلی در انگلستان و سپس آمریکا ریشه دواند که یکی از دلایل آن رشد قابل توجه علوم و فناوری بود. سنت پدیدارشناسی قاره‌ای و فلسفه تحلیلی انگلیسی-آمریکایی به تدریج از یکدیگر فاصله گرفتند، و بدین ترتیب شکاف فرهنگی عمیقی بین فلاسفه این دو سنت به وجود آمد. با وجود این، در اوایل قرن بیستم دلمشغولی‌های اصلی هر دو سنت با یکدیگر انطباق یافت، و فلاسفه مهم آن شروع به تعاملی برابر کردند که امروزه موضوع تحقیق بسیاری از صاحب‌نظران است. به موازات بسط و گسترش فلسفه ذهن در دهه‌های واپسین قرن بیستم، فلاسفه تحلیلی نیز به مسائلی نظیر قصدیت و آگاهی که هوسرل قبلاً در پدیدارشناسی‌اش به آنها پرداخته بود، مورد توجه فیلسوفان تحلیلی قرار گرفت.

در طول دهه ۱۹۲۰ میلادی شور دیگری در فلسفه اروپایی بر خاسته بود- فلسفه اصالت وجود، که دلمشغولی عمده‌اش وجود روزمره بشر از جمله هستی اجتماعی و نقش انتخاب و ارزش در جهان زندگی بود. دانشجویان فرایبورگ نیز در تأکید بر این نکته با هوسرل هم‌داستان بودند. در ایده‌های دوم، هوسرل بُعد اجتماعی یا فرهنگی^{۸۱} نفس^{۸۲} یا من را تحلیل کرده و بر نقش همدلی^{۸۳} در بنیان نهادن زندگی اجتماعی و ابعاد شخصی و اخلاقی زندگی بشر تأکید نهاده بود. در سال ۱۹۱۶، ادیت اشتاین که در فرایبورگ دستیار هوسرل بود دستنویس ایده‌های دوم را ویراست، ولی هوسرل انتشار آن را صلاح ندانست. از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳، مارتین هایدگر، که بعد از هوسرل فیلسوف طراز اول جهان آلمانی‌زبان فلسفه شد، دستیار هوسرل شد و بر رابطه با جهان انسانی پیرامون و روال و سنت‌هایش تأکید گذاشت. در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۹، امانوئل لویناس^{۸۴} در سمینارهای هوسرل (و هایدگر) در فرایبورگ حضور یافت، و پدیدارشناسی را با خود به پاریس برد؛ لویناس بعدها نوعی پدیدارشناسی اخلاق را بسط داد که در آن بر معنای «چهره»^{۸۵} دیگری تأکید می‌شد. این مفاهیم اهمیت زیادی در مکتب اصالت وجود و همچنین پدیدارشناسی ژان پل سارتر و سیمون دوبوار داشت که در دهه ۱۹۴۰ می‌نوشتند.

هوسرل در سال ۱۹۲۸ بازنشسته شد و مارتین هایدگر جایش را در کرسی فلسفه گرفت، ولی از نوشتن و ایراد سخنرانی دست نکشید. در سال ۱۹۲۹ کتاب منطق صوری و استعلایی^{۸۶} را منتشر ساخت که در آن دوباره به مضامین مطرح در پژوهش‌های منطقی بازگشته بود، و این بار بنیاد منطق را در نظریه قصدیت دانست (و یا بر آن تأکید گذاشت). در سال ۱۹۳۱، پس از ایراد سخنرانی‌هایی در پاریس، ترجمه فرانسوی آنها را با نام تأملات دکارتی^{۸۷} منتشر ساخت و پدیدارشناسی‌اش را از یک دیدگاه دکارتی و معرفت‌شناختی عرضه کرد که در آن معرفت‌شناسی‌اش را با تمایز واضح‌تر اقسام بدیهیات^{۸۸} بسط داد. هوسرل هنوز بر مفهوم خاص پدیدارشناسی‌اش تأکید داشت، و آن را با توجه به زمینه‌های خاص به طور متفاوتی در هر یک از آثار عمده‌اش معرفی می‌کرد.

سال‌های واپسین: ۱۹۳۳-۱۹۳۸

در سال ۱۹۳۳، نازی‌ها در آلمان به قدرت رسیدند و با تصویب قوانین جدیدی اشتغال یهودیان و غیرآریایی‌ها را در مناصب دولتی و دانشگاهی ممنوع ساختند. بدین ترتیب، رابطه هوسرل با دانشگاه عملاً قطع شد. رییس دانشگاه فرایبورگ که در بهار ۱۹۳۳ قانون نازی‌ها را به اجرا گذاشت کسی جز مارتین هایدگر، دستیار سابق هوسرل و جانشین



وقت او نبود، که البته چند ماه بیشتر در ریاست دانشگاه باقی نماند. هوسرل از رفتار دوست سابق و وطن دوشم شدیداً بهت‌زده شد. او که (برغم پروتستان بودنش) اصلاتی یهودی داشت به آلمان وفادار بود، و حتی پسرش ولفگانگ در جنگ جهانی اول برای آلمان جان باخته و پسر دیگرش گرهارت مجروح شده بود. ولی هایدگر که مهمترین کتابش هستی و زمان^{۸۹} را در سال ۱۹۲۷ «به پاس دوستی و به نشانه تحسین» به ادموند هوسرل تقدیم کرده بود در چاپ‌های بعدی کتاب این تقدیم‌نامه را حذف کرد. اقدامات هایدگر و جاه‌طلبی‌های سیاسی او در آلمان نازی مسئله‌ایست که دیگران باید در آن موشکافی کنند، ولی خصومت تدریجی او با استادش در نامه‌هایی که در سال‌های بعد نوشت کاملاً مشهود است.

چاپ آثار و همچنین سخنرانی هوسرل در آلمان ممنوع و شهروندی آلمانی از

البته هنوز
اختلاف نظرهایی
در باره ماهیت
ایده آلیسم هوسرل
در بین صاحب‌نظران
دیده می‌شود.
برخی از آنها
ایده آلیسم هوسرل را
بی‌شباهت به
ایده آلیسم بارکلی
نمی‌دانند.



او سلب شد، ولی در سال ۱۹۳۵ در وین خطابه‌ای ایراد کرد که در کتابی با نام بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی^{۹۰} (معروف به بحران، ۱۹۳۵-۱۹۳۸) که پس از مرگش انتشار یافت، گنجانده شد. این کتاب دربرگیرنده تفکرات هوسرل در سه سال واپسین عمرش است. درونمایه کلی این اثر آن است که علوم طبیعی، از زمانی که گالیله «طبیعت را ریاضی‌سازی کرد»، تماس خود را با سطح ادراکی که ما در جهان زندگی^{۹۱} داریم از دست داد. هوسرل خاطر نشان ساخت که این «بحران» در فرهنگ اروپا همان چیزی است که در پشت خردستیزی روزافزون عصر نازیسم قرار دارد. فرزندان هوسرل، الی و گرهارت، در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ به ایالات متحده مهاجرت کرده بودند، ولی هوسرل حتی در زمان مرگش در سال ۱۹۳۸ نیز هیچ نقشه‌ای برای رفتن از آلمان نداشت. همسر بیوه‌اش در طول جنگ جهانی دوم در صومعه‌ای در بلژیک پنهان شد، و در سال ۱۹۴۶ به فرزندانش در ایالات متحده پیوست.

هوسرل به هنگام مرگ حجم عظیمی نوشته چاپ نشده از خود به جای گذاشت. پیروانش برای حفظ این نوشته‌ها از دست ویرانگر نازی‌ها تمام آنها را به کمک کنسولگری بلژیک از آلمان خارج کردند. این نوشته‌ها امروزه در آرشیو هوسرل در لوون^{۹۲} بلژیک محفوظ است. یک کشیش بلژیکی به نام هرمان وان بردا^{۹۳} ترتیب نگهداری دستنویس‌های هوسرل را داد، و هم او بود که ترتیب خروج بیوه هوسرل از آلمان و پناه بردن به بلژیک را نیز داده بود.

خط سیر آثار هوسرل

آثار منتشره هوسرل برای متفکر مهمی که عمر حرفه‌ای و فعالیت دانشگاهی‌اش بیش از نیم قرن بود، یعنی از سال ۱۸۸۷ (که فقط بعد از پنج سال از تاریخ نگارش رساله دکترایش، رساله استادی‌اش را نیز به پایان رساند) تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۸ نسبتاً کم به نظر می‌رسد. اکثر آثار منتشره‌اش به سنت اروپایی‌ها در قالب کتاب بود، آن هم پنج کتاب در ۵۱ سال. با وجود این، هوسرل هیچ‌گاه از نوشتن باز نایستاد، و پس از مرگش نزدیک به ۴۰ هزار صفحه یادداشت در قالب تندنویسی از خود به جای گذاشت (تندنویسی‌هایش را به شیوه گابلسبرگ^{۹۴} انجام می‌داد که در دانشگاه‌های آلمان قرن نوزدهم متداول بود). متن بسیاری از درس‌گفتارهایش نیز موجود است. علاوه بر این، او مدام ایده‌های فلسفی را در ذهن خود حلاجی و «با نوشتن تفکر» می‌کرد. این حلاجی‌ها اغلب شامل تحلیل‌های عینی‌ای می‌شد که نتایج‌شان به صورت خیلی انتزاعی در آثار چاپ‌شده‌اش ارائه شده‌اند. البته تا حدودی این عادت‌ها خاص ریاضی‌دانانی است که به حوزه فلسفه هم راه یافته‌اند. بخش اعظم این نوشته‌ها هنوز از قالب تندنویسی به زبان آلمانی برگردانده نشده و صد البته فقط حجم ناچیزی از آن به زبان انگلیسی ترجمه شده است. با وجود این، با گذشت سال‌ها و دهه‌ها مجموعه‌ای از این آثار به چاپ رسیده‌اند که در آن تصویر دقیق‌تری از فلسفه کلی هوسرل قابل مشاهده است.

اولین کتاب هوسرل که در سال ۱۸۹۱ منتشر شد فلسفه حساب: پژوهش‌های روانشناختی و منطقی نام داشت. بخش «منطقی» کتاب در طول زندگی حرفه‌ای هوسرل دست نخورده باقی ماند ولی بخش «روانشناختی» آن بعدها به مفهوم پدیدارشناسی مبدل گشت. هوسرل خیلی زود نظریات کتابش را کاری ناپخته انگاشت که با توضیح و تبیین مفهوم عدد در ارتباط با روانشناسی گروه‌بندی و شمارش پهلو به پهلو روانشناسی باوری می‌زد. چنانکه قبلاً هم اشاره شد، هوسرل آن قدرها هم که فرگه در نقد کتابش او را متهم به روانشناسی باوری کرده بود تقصیر نداشت، ولی این نقد فرگه را با کمال میل پذیرفت.

ده سال پس از آن، هوسرل کتابی را منتشر ساخت که بسیاری از صاحب‌نظران مهمترین اثرش می‌دانند، یعنی پژوهش‌های منطقی، که در چاپ اصلی آلمانی‌اش نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه داشت (به عنوان این کتاب و عنوان فرعی کتاب اولش دقت کنید). این کتاب در دو بخش به چاپ رسید:

الف) پژوهش‌های منطقی، بخش اول: مقدمه‌ای بر منطق محض (۱۹۰۰):

ب) پژوهش‌های منطقی، بخش دوم: پژوهش‌هایی در پدیدارشناسی و نظریه شناخت

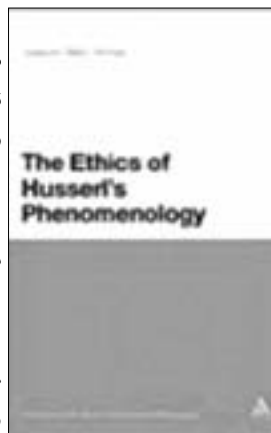
(۱۹۰۱).

مقدمه بر منطق محض در حق خود یک کتاب مستقل است، که شامل نقدی طولانی بر روانشناسی باوری در منطق و ریاضیات، از جمله نقدی بر نسبیت‌گرایی در نظریه معرفت و شناخت می‌شود، که هوسرل در آن نهایتاً منطق را «نظریه



فریود

فریود و هوسرل
از نظرات یکدیگر
خبر داشتند.
ولی خوشبختانه،
گویا در تقسیم کاری که
ناخودآگاه
صورت گرفته بود،
یکی بخش ناخودآگاه و
دیگری بخش خودآگاه
ذهن را
مورد مطالعه
قرار داد.





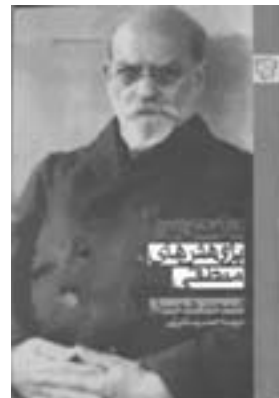
نظریه‌ها» توصیف می‌کند. بخش دوم نیز شامل مجموعه‌ای از شش کتاب یا تک‌نگاری است که عنوان «پژوهش‌ها» بر خود دارند. پژوهش اول نوعی فلسفه زبان است که نظریه حس و دلالت^{۹۵} (مقایسه کنید با دکترین‌های معروف فرگه در ارتباط با همین موضوعات) و نظریه عمل‌گفتارها^{۹۶} (مقایسه کنید با کارهای جی. ال. آستن^{۹۷} و جان سیرل^{۹۸} در سنت دهه ۱۹۵۰ فلسفه آکسفورد) در آن مطرح می‌شود. پژوهش دوم نظریه‌ای در باب انواع یا کلیات (و در واقع ترکیب کردن نظرات افلاطونی و ارسطویی) است. پژوهش سوم نوعی وجودشناسی جزء و کل، به همراه مفهوم مهم وابستگی وجودی است (یک چیز نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر آنکه چیز دیگری وجود داشته باشد). پژوهش چهارم یک نظریه «گرامر» است که توسط آن نظریه جزء-کل در مورد معانی مثالی یا گزاره‌ها به کار بسته شده است. پژوهش پنجم نظریه مفصلی در باب قصدیت است، که در آن با وسواس تمام تمایزی بین عمل آگاهی، محتوای اشتراک‌پذیر مثالی‌اش (معنای مثالی، که اصولاً در زبان قابل بیان باشد)، و اوبژه‌ای که آن عمل بواسطه محتوایش به سوی آن التفات می‌یابد، صورت گرفته است. بنیان‌پدیدارشناسی هوسرل در همین پژوهش گذاشته می‌شود- که در اواسط بخش دوم پژوهش‌ها نهفته است. و بالاخره پژوهش ششم خود کتابی است در باب نظریه معرفت، که در آن نظریه پدیدارشناختی قصدیت هوسرل (اینکه آگاهی چگونه بازنمایی می‌کند) به یک نظریه پدیدارشناختی معرفت بسط یافته است (اینکه آگاهی چگونه معرفت واقعی را از طریق «شهود» یا نمود^{۹۹} «بدیهی» اوبژه‌ها و حالات امور شکل می‌دهد).

با نگاهی به عقب، کتاب پژوهش‌های منطقی هوسرل را می‌توان تحقیق و تتبعی در باب منطق به معنای بسیار عام آن، یا به عبارت دیگر نوعی فلسفه منطق، ریاضیات، و نظریه علمی دانست که با سنت فلسفه تحلیلی مطابقت دارد- اینها همه موضوعاتی بود که دلمشغولی‌های هوسرل را در سال‌های آغازین فلسفه‌ورزی‌اش تشکیل می‌داد، و او را واداشت تا از ریاضیات محض به منطق «محض» و سپس به وجودشناسی، پدیدارشناسی، و معرفت‌شناسی روی آورد. با نگاه به جلو می‌توان گفت که در کتاب پژوهش‌های منطقی بود که هوسرل مفهومی را که از پدیدارشناسی در ذهن داشت کاملاً بسط داد، زیرا اولین بار در پژوهش پنجم بود که نظریه قصدیت، یعنی جانمایه پدیدارشناسی‌اش، را به دقت مطرح ساخت. البته هوسرل بعدها پدیدارشناسی را در چارچوب فلسفه استعلایی (متمم از فلسفه طبیعت‌گرا که بر اساس علوم طبیعی بود) قرار داد. در سال ۱۹۱۳، هوسرل نسخه تجدید نظر شده‌ای از همه پژوهش‌ها بجز پژوهش آخر منتشر ساخت، و در سال ۱۹۲۰ نیز نسخه تجدید نظر شده پژوهش ششم به چاپ رسید. نسخه تجدید نظر شده شامل توضیحات هوسرل از دیدگاه استعلایی بود. این نسخه همان چیزی است که امروز در دست داریم (ترجمه انگلیسی آن در سال ۲۰۰۰ توسط انتشارات راتلج به چاپ رسید).

در سال ۱۹۱۳، هوسرل سومین کتاب خود را به نام ایده‌های اول منتشر ساخت که کاملاً به موضوع پدیدارشناسی معطوف بود. عنوان اصلی کتاب این است: ایده‌هایی در جهت پدیدارشناسی محض و فلسفه پدیدارشناختی، کتاب اول: در آمدی کلی بر پدیدارشناسی.

این اثر در واقع مانیفست پدیدارشناسی استعلایی هوسرل بود. اتفاقاً عنوان کوتاه شده «ایده‌ها» که برای اشاره به کتاب به کار می‌رود، بسیار با مسما است، زیرا آنچه تجربه‌گرایان «ایده» می‌نامیدند در واقع همان موضوع پدیدارشناسی است، هر چند هوسرل به تمایزهای اساسی قابل بود و نظریه مفصلی را در این ارتباط بسط داده بود که در نظرات اخلاقی مشاهده نمی‌شد (یادمان باشد که هوسرل هیوم و برنتانو را تحسین می‌کرد).

هوسرل در کتاب ایده‌های اول روش پدیدارشناختی «تقلیل»^{۱۰۰} را عرضه می‌کند: باید آگاهی محض را با قرار دادن تز کلی «دیدگاه طبیعی» در «بین‌الهلالین»^{۱۰۱}، [یعنی امتناع از داوری درباره] اینکه یک جهان طبیعی از اوبژه‌ها



در ورای آگاهی ما وجود دارد، مطالعه و بررسی کرد. با این روش بین‌الهلالینی، توجه‌مان را از متعلقات آگاهی (چیزهای جهان طبیعی پیرامون‌مان) به آگاهی‌مان از این متعلقات معطوف می‌کنیم، صرف نظر از اینکه وجود داشته باشند یا نداشته باشند. هوسرل در یک جا (§۴۹) می‌گوید که جهان «به طور مطلق» وجود ندارد بلکه فقط «به طور نسبی» وجود دارد، یعنی جهان نسبتی قصدی با آگاهی‌مان دارد. به هر حال، این همان دکترین ایده‌آلیسم استعلایی است که غالباً پس از چرخش استعلایی نوکانتی هوسرل به او نسبت می‌دهند. با وجود این، بر اساس یک تعبیر ظریف‌تر دیگر، از نظر هوسرل در کتاب ایده‌های اول، هر اوبژه‌ای در جهان پیرامون ما مستقل از آگاهی‌مان وجود دارد، ولی وجود این اوبژه «برای ما»- یعنی شناخت و تجربه ما از آن- فقط بواسطه اعمال آگاهی از طریق معانی

کارناپ

کارناپ در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۵ به هنگام کار

بر روی کتاب مشهورش به نام ساخت منطقی جهان (۱۹۲۸) در سمینارهای

هوسرل حضور یافت.

این اثر بسیار مهم و آغازگر

در حوزه فلسفه تحلیلی علم

به وضوح متأثر از دکترین

تقویم هوسرل است (کارناپ

نظامش را «نظریه تقویم»

گذاشت، ولی کارناپ

برای الگوسازی نحوه

مفهوم‌سازی یا «تقویم» جهان

نوعی زبان منطقی صوری و

تعبیر آن را بسط داد.



خاص یا «توئما» هاست که توسط آنها به نحو خاصی آن را درک می‌کنیم. پس هدف از بین‌الهیالین گذاشتن، معطوف کردن توجه ما از اوبژه‌هایی که معمولاً متوجه آنها هستیم به آگاهی ما از این اوبژه‌ها، و معانی‌ای است که بواسطه‌اش آنها را تجربه می‌کنیم.

نوشتن کتاب ایده‌های اول چند ماه بیشتر طول نکشید، و پیش‌نویس کتاب‌های دوم و سوم، یعنی ایده‌های دوم و ایده‌های سوم نیز در همین مدت آماده شدند ولی در طول زندگی هوسرل به چاپ نرسیدند. این دو کتاب، که پس از مرگ هوسرل انتشار یافتند، نه فقط شامل تحلیل‌های پدیدارشناختی مفصلی هستند که در کتاب ایده‌های اول به اهمیت‌شان اشاره شده بود، بلکه برداشت اشتباهی را که ممکن بود از برخی بخش‌های ایده‌های اول (§§۴۹) به بعد) نسبت به تمایل هوسرل به ایده‌آلیسم کلاسیک پیدا شود، کاملاً تصحیح می‌کنند. هوسرل در این آثار به تشریح ساختار تجربه‌مان از جسمیت، از اشخاص دیگر، و از عرف‌ها و نهادهای اجتماعی می‌پردازد، و بنیان‌های پدیدارشناسی «اصالت وجودی» که بعدها توسط مارتین هایدگر، و به شیوه‌ای بسیار متفاوت، موریس مرلوپونتی بسط یافت، در همین آثار نهفته است.

هوسرل در سال ۱۹۲۹ و کمی پس از بازنشستگی، کتاب چهارم‌ش را به نام منطق صوری و استعلایی که فقط ظرف مدت چند ماه نوشته بود منتشر ساخت. برخلاف سالیان متمادی که هوسرل پدیدارشناسی را در تضاد با نظریه منطقی می‌دانست، در این اثر به بحث درباره ماهیت منطق پرداخت. گویی هوسرل در اینجا با عینک نظریه منطقی بخش عمده‌ای از کار پدیدارشناختی‌اش را نگاه می‌کند، که ما را به یاد پژوهش‌های منطقی می‌اندازد. هوسرل منطق صوری را، از نوعی که هم اینک در قالب منطق نمادین یا منطق ریاضی با آن آشنا هستیم، از منطق استعلایی، که منظور از آن تبیین فلسفی منطق صوری است، متمایز می‌داند. هوسرل اصولاً قصدیت را ساختار تفکر یا حکم در فرایندهای استدلال می‌داند. در جایی که منطق صوری به انتزاع کردن از این فرایندهای ذهنی می‌پردازد، تا حساب یا محاسبه‌ای منطقی ایجاد کند، منطق استعلایی اعمال قصدی و رای آنها را که معانی‌شان توسط نمادگرایی‌های منطق صوری بیان می‌شود، تحلیل می‌کند. در حالی که منطق ریاضی داشت با نظریه منطقی یا معنایی صدق آلفرد تارسکی^{۱۲} و نظریات گودل که در دهه ۱۹۳۰ مطرح شد به اوج شکوفایی خود می‌رسید، هوسرل فلسفه‌ای از منطق عرضه کرد که منطق را به پدیدارشناسی گره می‌زد.

هوسرل در سال ۱۹۳۱ پنجمین کتابش را به نام تأملات دکارتی منتشر ساخت، که ترجمه فرانسوی متن سخنرانی‌هایش در پاریس بود (نسخه آلمانی اثر پس از مرگش و در سال ۱۹۵۲ انتشار یافت). هوسرل در اینجا با تعمق در کتاب دوران‌ساز تأملاتی در فلسفه نخستین^{۱۳} (۱۶۴۱) دکارت، پدیدارشناسی را با محوریت معرفت‌شناسی مورد بحث قرار می‌دهد. هوسرل می‌گوید که دکارت در شرف کشف پدیدارشناسی بود، ولی به اشتباه به «تکه کوچکی» از جهان، یعنی اگو [خود] یا منی که می‌اندیشم، چسبید. دکارت کوشش می‌کرد تمام شناخت را در یقینی که به آگاهی و نفس‌مان داریم بنیان بگذارد («من می‌اندیشم، پس هستم»). ولی هوسرل بین انواع بدیهیات یا یقین‌ها فرق می‌گذارد، که نتیجه آن رویکردی غیردکارتی به تجربه آگاهانه است، ولی انواع مختلف شناخت بدیهی در آن به دقت مورد تحلیل قرار می‌گیرد: مثلاً شناخت به تجربه خودم، به خودم در حکم یک سوژه، به بدنم، به سوژه‌های دیگر در جهان پیرامونم، و به اشخاص دیگر. هوسرل در کتاب تأملات من‌گرایی^{۱۴} را چالشی در برابر پدیدارشناسی می‌داند. من‌گرایی (به معنای «یک من») دکترینی است که بر اساس آن فقط آنچه در درون ذهن من نمود می‌یابد وجود دارد- و هر چیز دیگر توهمی بیش نیست. حال، به نظر می‌رسد که بین‌الهیالین گذاشتن جهان من را در درون آگاهی‌ام محصور می‌کند، بنابراین پدیدارشناسی ممکن است به من‌گرایی منتهی شود. هوسرل سعی می‌کند نشان بدهد که تجربه ما از یک «من دیگر» چگونه تهدید من‌گرایی را، حتی در درون محدوده پدیدارشناسی، رفع می‌کند. با وجود این، هوسرل که معلوم بود از محکمی این استدلال چندان راضی نیست، به مطالعه مسئله اشتراک بین‌الذهانی^{۱۵}، یا به عبارت دیگر چگونه چیزها در جهان «برای هر کسی وجود دارند» ادامه داد و به مباحث اصلی در ایده‌های اول و ایده‌های دوم بازگشت. هوسرل توانست در آخرین مرحله کارش پاسخ قانع‌کننده‌تری برای این مسئله بیابد، که پس از مرگش در قالب کتاب بحران انتشار یافت. در هر حال، روش بین‌الهیالینی هوسرل احتمالاً باید هر گونه تهدید من‌گرایی را رفع کرده باشد.

هوسرل در سال ۱۹۳۵ نطقی با عنوان «فلسفه در بحران انسانیت اروپایی»^{۱۶}



جیمز

افسوس که جیمز
با تصور اینکه
پژوهش‌های منطقی
هوسرل
چیزی بجز
روده‌درازی‌های
منطقی نیست،
با ترجمه آن
به زبان انگلیسی
مخالفت کرد.





برنتانو

هوسرل از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۶ در کلاس‌های فرانکس برنتانو، که استادی با جذب و بسیار سرشناس بود، در وین حضور یافت. در همین سال‌ها بود که کاملاً به فلسفه روی آورد، و مفهوم روانشناسی توصیفی برنتانو را که بعدها تأثیر بسزایی در شکل‌گیری و بسط نظریه پدیدارشناسی‌اش داشت مطالعه کرد.

در وین ایراد کرد. او مضامین سخنرانی فوق را در نوشته‌هایی که بین سال‌های ۱۹۳۵ تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۸ به رشته تحریر درآورد، بسط داد. این نوشته‌ها جمع‌آوری و پس از مرگش در قالب کتابی با نام بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی: درآمدی بر فلسفه پدیدارشناسی در سال ۱۹۵۴ به چاپ رسید. اثر فوق در واقع ششمین و آخرین کتاب هوسرل است. هوسرل به وضوح طرح جدیدی را در بحران پی افکنده بود. او مفهوم جهان زندگی را پیکربندی، و روش «دکارتی» سابق تقلیل پدیدارشناختی‌اش را تعدیل، و از «ریاضی‌سازی» طبیعت در علوم طبیعی انتقاد کرد. از نظر هوسرل، همزمان با تغییر ادراک ما از جهان زندگی روزمره توسط جهان‌بینی علمی، انسانیت (اروپایی) نیز داشت تماسش را با انسانیت از دست می‌داد. البته جزئیات این تحلیل قبلاً در کتاب ایده‌های دوم که در سال ۱۹۱۲ نگارش یافته بود، مطرح شده بود. آنچه در بحران تازگی داشت، جهت‌گیری آن بود: انسان‌گرایانه‌تر، اصالت وجودی‌تر، و از برخی جهات ضدعلم‌گرایانه، با حسی تقریباً مذهبی نسبت به جهان زندگی. برخی صاحب‌نظران کتاب بحران را پاسخ هوسرل به هایدگر می‌دانند، که تلاش می‌کرد جای هوسرل را در حکم بزرگترین متفکر آلمانی بگیرد و خود را معمار پدیدارشناسی به مثابه وجودشناسی بنیادین معرفی کند- و با اجرای قوانین مصوب نازی‌ها در دانشگاه به هوسرل خیانت و رابطه او را با دانشگاه کاملاً قطع کرد. مسلماً زجری که هوسرل از بحران آن زمان می‌کشید بر کسی پوشیده نیست. در هر حال، کتاب بحران صرف‌نظر از جهت‌گیری‌های سیاسی خاص دهه ۱۹۳۰، کلاً کتابی پیشگویانه است، چرا که در اواخر قرن بیستم مهمترین دلمشغولی فلاسفه مسئله جدید ذهن و جسم بود؛ با توجه به پیشرفت‌های عظیمی که در علم عصب‌شناسی شناختی صورت گرفته بود و بر اساس آن می‌شد فعالیت ذهنی را از حیث فرایندهای محاسباتی انجام شده در شبکه عصبی مغز توضیح داد، درک ما از ذهن و به ویژه آگاهی چگونه باید باشد. اگر همه چیز به فرایندهای فیزیکی و محاسباتی حوزه‌های ماده-انرژی قابل تقلیل باشد که علم مکانیک کوانتومی و فیزیک نسبیت قادر به ارائه تعریفی ریاضی از آن هستند، درک ما از تجربه آگاهانه‌مان و فعالیت‌های انسانی روزمره‌مان در جهان زندگی چگونه خواهد بود؟

دستنویس‌های دیگری نیز از میان نوشته‌های انتشار نیافته هوسرل تصحیح شده و به چاپ رسیده‌اند که به ما کمک می‌کند تصویر ناقصی را که از فلسفه کلی هوسرل پیش رو داریم، کامل کنیم. این دستنویس‌ها نشان می‌دهد که هوسرل در فاصله نسبتاً طولانی میان چاپ آثارش شدیداً مشغول حل‌اجی مسائل اساسی فلسفه‌اش بوده است. در میان آثاری که پس از مرگش به چاپ رسیده، ترجمه این عناوین به زبان انگلیسی موجود است، که هر کدام از آنها موج جدیدی از تعبیر و تفاسیر از مفاهیم فلسفه هوسرل به راه انداخته‌اند.

- در باب پدیدارشناسی آگاهی درونی از زمان^{۱۰۷} (۱۸۹۳-۱۹۱۷)
- شیء و فضا: درس گفتارهای سال ۱۹۰۷^{۱۰۸}
- ایده‌های دوم و ایده‌های سوم^{۱۰۹} (که پیش‌نویس آنها به همراه ایده‌های اول در سال ۱۹۱۲ تهیه شده بود).
- روانشناسی پدیدارشناختی: درس گفتارهای ترم تابستان^{۱۱۰}، ۱۹۲۵
- تحلیل‌های مربوط به سنتز انفعالی و فعال: درس گفتارهایی در باب منطق استعلایی^{۱۱۱} (درس گفتارهای سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۶)
- تجربه و حکم^{۱۱۲} (بر اساس دستنویس‌های متعددی که در طول سالیان دراز نوشته شده، و می‌گویند تکمله‌ایست بر منطق صوری و استعلایی).
- مجلدات دیگری نیز به زبان آلمانی انتشار یافته‌اند که هنوز به انگلیسی ترجمه نشده‌اند، از جمله:
- درس گفتارهایی در باب اخلاق و نظریه ارزش‌ها^{۱۱۳} (درس گفتارهایی از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴)



آنچه در این فهرست جلب توجه می‌کند ترکیب تحلیل‌های پدیدارشناختی عینی با نظریه منطقی و وجودشناختی انتزاعی است. هوسرل در طول زندگی حرفه‌ایش همواره این دو نوع فلسفه‌ورزی را با یکدیگر ترکیب می‌کرد. از یک سو، شاهد تحلیل آگاهی از زمان، ادراک اشیا در فضا، منشأ معنی (چنین اشیائی) از طریق سنتز فعال و انفعالی (فعالیت قصدی) هستیم، و از سوی دیگر، شاهد قرار دادن این تحلیل‌های پدیدارشناختی در درون تصویری از منطق هستیم که استدلال را در اعمال قصدی آگاهی، یا به عبارت دیگر اعمالی بنیان می‌گذارد که حامل معانی مثالی‌ای هستند که از طریق آنها اشیا موجود در جهان پیرامون‌مان

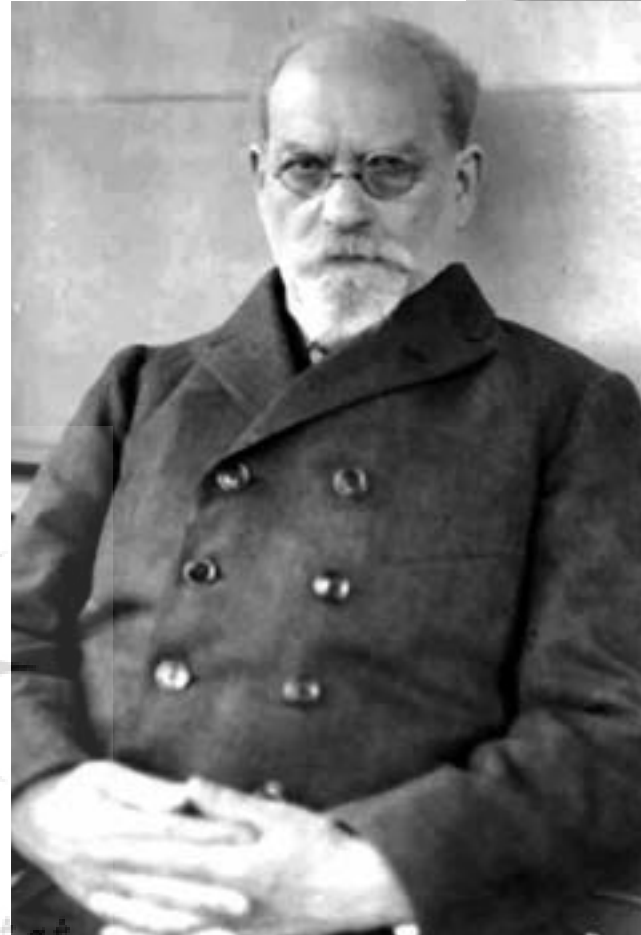


را- همراه با خودمان و تجربه‌مان از این اشیای - می‌فهمیم و تجربه می‌کنیم.

سیر تکامل و تحول فلسفه هوسرل

بنا به سنت تفسیری رایج، سیر تحول فلسفه هوسرل را به چهار دوره تقسیم می‌کنند که هر یک از این دوره‌ها با یک چرخش فکری همراه بوده است. (موهانتی سنت فوق را مورد انتقاد قرار داده است^{۱۴}. برای شرح مفصلی از این چهار دوره رجوع کنید به موران^{۱۵}).

دوره‌های فوق را می‌توانیم از روی توضیحی که درباره آثار هوسرل گذشت نیز تشخیص بدهیم. اولین دوره، یعنی سال‌های اول اقامت هوسرل در هاله، شامل تحقیقات ظاهراً روانشناسی‌باورانه‌اش درباره عدد بود که در قالب فلسفه حساب (۱۸۹۱) متبلور شد، ولی سیر تفکر هوسرل، احتمالاً به سبب انتقاد شدید فرگه از این کتاب، تغییر کرد. در دوره دوم، یعنی در طول سال‌های واپسین اقامتش در هاله، هوسرل مفصلاً از روانشناسی‌باوری در منطق (و ریاضیات و کلاً نظریه‌های اصل موضوعی) انتقاد می‌کرد، که در مقدمه پژوهش‌های منطقی (۱۹۰۰-۱۹۰۱) مشهود است. چنانکه می‌دانیم، مطالعات هوسرل به حوزه منطق محدود نشد، بلکه پژوهش‌ها با مطالعات مرتبط در حوزه نظریه زبان‌شناسی، وجودشناسی، پدیدارشناسی، و معرفت‌شناسی ادامه یافت. در این دوره شبه افلاطونی، که هوسرل بر گونه‌ها یا ذوات مثالی تأکید داشت، مفهوم پدیدارشناسی‌اش را پی ریخت، و آن را در بخش‌های بعدی پژوهش‌ها بیان کرد. اما حتی در این موقع نیز، به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، سیر تفکر هوسرل داشت به تدریج عوض می‌شد، و حالا دوباره روانشناسی توصیفی را بنیان معرفت و شناخت می‌دانست- یعنی همان پدیدارشناسی اولیه‌اش. در دوره سوم، یعنی سال‌های اقامت در گوتینگن، تفکر هوسرل چرخشی شدیداً استعلایی پیدا کرد، و مفهوم پدیدارشناسی‌اش را بر بنیان استعلایی نوکانتی تعریف کرد، بدین ترتیب که شرایط امکان معرفت و شناخت را فقط در آگاهی محض می‌یافت. در ایده‌های اول (۱۹۱۳) پدیدارشناسی استعلایی منتهی به یک ایده‌الیسم استعلایی می‌شد که ظاهراً بنیان تمام واقعیت (نه فقط معرفت و شناخت، بلکه حتی خود وجود) را در آگاهی محض می‌جست. دوره تفکر استعلایی هوسرل تا سال‌های آغازین اقامتش در فرایبورگ و بعد از بازنشستگی‌اش ادامه یافت، و حتی در تأملات دکارتی (۱۹۳۱) نیز بنیان همه فعالیت‌های آگاهی در آگوی محض یا استعلایی جستجو می‌شود. با وجود این، در پایان تأملات، هوسرل درگیر مسئله «من‌گرایی استعلایی» است، که به نظر می‌رسد در آن کل جهان به درون یک واحد مجزای هستی، یعنی آگوی «من» فرومی‌ریزد. هوسرل در این چهارمین دوره تحول فکری‌اش دوباره تغییر مسیر داد و به واقعیت اجتماعی جهان زندگی معطوف شد. چنانکه در بحران (۱۹۳۵-۱۹۳۸) شاهد هستیم، آگو در جهان زندگی روزمره زاینده می‌شود، جایی که «من» با دیگران زندگی می‌کند، و ما با یکدیگر جهان را آن گونه که می‌شناسیم، می‌سازیم. نظریه‌های علمی را دانشمندانی می‌سازند که در جهان روزمره کار می‌کنند، و نتایج این نظریه‌ها در مفاهیم موروثی «رسوب» می‌کند. و وقتی «من» یعنی پدیدارشناس، به اعمال استعلایی آگاهی‌ام رجوع می‌کنم، هنوز در جهان زندگی هستم، جایی که اعمال و تعهداتم اهمیتی وجودی و اجتماعی دارد که هرگونه حرکت به سمت ایده‌الیسم کلاسیک و من‌گرایی را مانع می‌شود. و در اینجاست که هوسرل آرام می‌گیرد.



بدین ترتیب، طبق تفاسیر سنتی، هوسرل حداقل سه بار ارکان فلسفه‌اش را بازنگری و بازنویسی کرد، و از روانشناسی‌باوری عدد به رئالیسم منطقی شبه افلاطونی همراه با پدیدارشناسی رئالیستی، و سپس به پدیدارشناسی استعلایی که منتهی به نوعی ایده‌الیسم بسیار شدید می‌شد، و نهایتاً به یک پدیدارشناسی اصالت وجودی (ولی هنوز تا حدی استعلایی) روی آورد که بنیاد در جهان زندگی داشت.

گویی عده‌ای از یافتن چرخش‌های فکری مکرر و شدید در سیر تکامل فلسفه بنیانگذار پدیدارشناسی به وجد می‌آیند. علاوه بر این گویی نوعی عامل فرافلسفی نیز در تفسیر سنتی از هوسرل وجود دارد، یعنی نوعی فلسفه چرخش و تغییر اساسی در تاریخ عقاید، که غالباً فلاسفه قاره‌ای (مثلاً نیچه، هایدگر، فوکو و دریدا)





به آن متوسل می‌شوند. می‌گویند که هر متفکر بزرگی باید (همانند ادیپ) «پدرش را بکشد» تا بتواند به جلو حرکت کند. بدین ترتیب، هوسرل نیز در هر چرخش فکری اساسی در سیر تحول فلسفه‌اش، خود سابقش را می‌کشد. در واقع، قرائت سنتی از هوسرل بعضاً با خلفش هایدگر شروع می‌شود. با وجود این، اگر در سیر تحول فلسفه هوسرل به دنبال وحدت بگردیم، آن گاه تصویر متفاوتی ظهور می‌کند که تداوم سیر تکاملی تفکر هوسرل را به مان نشان می‌دهد. (رجوع کنید به موهانتی^{۱۶}، و اسمیت و اسمیت^{۱۷}).

از منظر این تفسیر متفاوت، هوسرل مدام در حال بسط نظام کلی فلسفی خود بود. چرخش‌هایی که در آثارش شاهدیم در واقع چرخش‌های فکری چندان بنیادینی نیستند، بلکه حکم تلاش‌هایی را دارند که هوسرل به منظور تبیین طرح کلی فلسفه خود می‌دول می‌کرد. هوسرل در تفکرات خود در سطوح و قلمروهای مختلف نظری در حرکت بود تا مفاهیمی درباره اجزای مختلف جهان آگاهی، طبیعت، و فرهنگ بسط بدهد. (برای اطلاع بیشتر از رابطه وجودشناسی و پدیدارشناسی در فلسفه هوسرل رجوع کنید به دی. دبلیو. اسمیت^{۱۸}).

نگاهی اجمالی به نظام فلسفی هوسرل

نظام فلسفی هوسرل وقتی نمایان می‌شود که از منظری کلی به آثارش نگاه کنیم.

وقتی هوسرل از حوزه ریاضیات محض به فلسفه ریاضیات در فلسفه حساب (۱۸۹۱) روی آورد، هدفش این نبود که خود اعداد را به الگوهای فعالیت ذهنی‌ای نظیر گروه‌بندی و شمارش تقلیل بدهد؛ بلکه، می‌خواست توضیح بدهد که مفاهیم حساب چگونه در ذهن شکل می‌گیرند، یا به عبارت دیگر، چگونه از چنین فعالیت‌هایی ریشه می‌گیرند و بنابراین به آن متکی هستند. با وجود این، تا دیدگاهش از پدیدارشناسی و رابطه آن با منطق و وجودشناسی را در کتاب پیچیده پژوهش‌های منطقی (۱۹۰۰-۱۹۰۱) بسط نداد، نتوانست مسائل مربوطه را حل کند. چند سال بعد نیز دوباره به مسئله تکوین مفاهیم ریاضی بازگشت و در مقاله‌ای که در سال ۱۹۳۶ با نام «مبدأ هندسه» منتشر کرد، که در کتاب بحران گنجانده شده است، به بحث در این باره پرداخت. (از نوشته‌های اولیه هوسرل که تاریخ آنها به دهه ۱۸۹۰ برمی‌گردد، یعنی خیلی پیش از آنکه در مقدمه پژوهش‌ها به روانشناسی باوری بتازد، واضح است که آن قدرها هم که فرگه او را متهم ساخته بود، هوسرل به روانشناسی باوری تمایل نداشت. نگاه کنید به مقدمه دالاس ویلارد^{۱۹} به ترجمه ۲۰۰۳ انگلیسی فلسفه حساب: پژوهش‌های روانشناختی و منطقی به همراه متون تکمیلی از ۱۸۸۷ تا ۱۹۰۱؛ و همچنین نگاه کنید به نوشته‌های هوسرل که ویلارد در سال ۱۹۹۴ با نام نوشته‌های اولیه در باب فلسفه منطق و ریاضیات^{۲۰} منتشر ساخته است.)

فلسفه منطق هوسرل که در مقدمه پژوهش‌های منطقی تبیین یافته است، بیانگر دلمشغولی عمیق هوسرل به بنیادهای ریاضیات بود. هوسرل نیز همگام با تحولات عصر (از جمله نظریات دوستان ریاضی‌دانش کانتور و هیلبرت) هر نظریه ریاضی را در حکم یک نظام اصل موضوعی قضایا می‌پنداشت که ساختاری صوری را توضیح می‌دهد، ساختاری که می‌توان آن را به قلمرویی از وجودات نظیر عدد صحیح مثبت، یا نقاط در فضای اقلیدسی، و یا ذرات در فضا-زمان فیزیکی اطلاق کرد. همین امر درباره هر نوع نظریه دیگری نیز قابل اطلاق است، از فیزیک گرفته تا زیست‌شناسی و روانشناسی تجربی. از نظر هوسرل، وظیفه منطق «محض» یافتن توضیح و تبیینی برای چنین نظریاتی بود. بنابراین، هوسرل، همچون بولتزانو، منطق را نظریه نظریه‌ها می‌پنداشت.

با وجود این، منطق در نظر هوسرل حوزه بسیار وسیع‌تری از آنچه امروزه می‌پنداریم دارد. در نظر او منطق نوعی طرح فلسفی است که نظام‌های زبانی، قصدیت، و وجودشناسی - و اگر بدهیات را نیز اضافه کنیم، معرفت‌شناسی - را

در یکدیگر ادغام می‌کند. این همان تصویری است که هوسرل در پژوهش‌های منطقی ترسیم می‌کند و در آثار بعدی‌اش بسط می‌دهد. فلسفه هوسرل نوعی نظام وجود-پدیدارشناسی^{۲۱} ایجاد می‌کند: نظامی که ساختارهای زبانی، ذهن یا تجربه، و جهان را توضیح می‌دهد و با یکدیگر مرتبط و هم‌بسته می‌سازد. همبستگی نظام‌دار این سطوح اصولاً بواسطه قصدیت و بنیاد آن در جهان است.

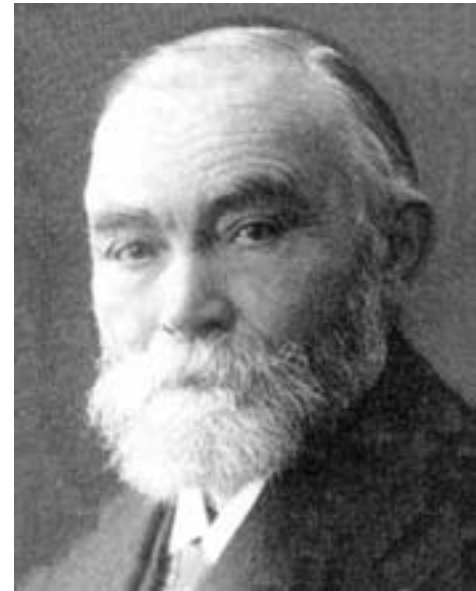
در ایده‌های اول (۱۹۱۳) توجه هوسرل بیشتر به ساختار قصدیت معطوف است، از جمله معانی مثالی یا نوئماهایی که متضمن ساختار کامل یک عمل آگاهی هستند و به طور ضمنی منتهی به نظام‌های نوئمائی دیگری می‌شوند که از لحاظ قصدی با آن مرتبط‌اند. هوسرل در منطق صوری و استعلایی (۱۹۲۹) مفهوم بسیار گسترده‌ای را که از منطق در ذهن دارد مورد بازنگری قرار می‌دهد، و بیشتر



اینگاردن

اینگاردن
که سهم بسزایی
در رشد فلسفه
در لهستان داشت،
بعدها تمایل هوسرل
به ایده آلیسم استعلایی
را مورد انتقاد
قرار داد و خود
نوعی وجودشناسی
پدیدارشناختی از
آثار هنری بسط داد
که تا به امروز نیز
تأثیرگذاری خود را
حفظ کرده است.





فرگه

بر بنیادی بودن قصدیت در منطق صوری و ساختارهای معنایی‌ای که زبان بیان می‌کند تأکید می‌گذارد. او در تأملات دکارتی (۱۹۳۱) بر بدیهیات تأکید می‌کند، اینکه چگونه احکام قصدی که بر اساس انواع مختلف بدیهیات شهودی استوار هستند، انواع مختلفی از شناخت - یعنی از آگاهی، نفس، دیگران، و جهان پیرامون - ایجاد می‌کنند. در بحران (۱۹۳۵-۱۹۳۸)، هوسرل توجه خود را به تأثیر متقابل شناخت روزمره و شناخت علمی «موروث» معطوف کرد. قصدیت یک دانشمند بنیاد در قصدیت زندگی روزمره‌اش دارد (مثلاً انیشتین که بر روی نظریه نسبیت و شواهد تجربی‌اش کار می‌کند، با مداد مطالبش را می‌نویسد و برای صرف ناهار کارش را تعطیل می‌کند). با وجود این، ادراکات، قضاوت‌ها و اعمال روزمره ما با خود معنایی‌ای به همراه دارند که همچون مفاهیم «رسوب‌کرده‌ای» که مدت‌ها پیش دیگران ایجاد کرده و بسط داده‌اند به ما به ارث رسیده است (مثلاً ما درختان و زنبورهای عسل را می‌بینیم، با چکش میخ می‌کوبیم، و به قطب جنوب فکر می‌کنیم، و برای حقوق بشر ارزش قائلیم). برخی مفاهیم موروثی ما ریشه در فرهنگ باستان دارد (مثل چکش کوبیدن)؛ و برخی دیگر در نظریه علمی (مثلاً رایانه من با نیروی برق که جریان الکترون‌هاست کار می‌کند).

چرخش‌های فکری هوسرل در آثار متفاوت و در طول سالیان متمادی را باید تلاش او برای گسترش نظام فلسفی‌اش دانست، یعنی تلاشی برای گسترش دامنه و عمق فلسفه‌ای که بتواند ایده‌های بسیار متنوعی را که در بالا به آنها اشاره شد در بر بگیرد. ادعاهای ظاهراً ضد و نقیض هوسرل درباره جهان و ارتباطش با آگاهی را نباید صرفاً بلا تکلیفی بین نوعی رئالیسم و نوعی ایده‌آلیسم پنداشت، بلکه باید آن را تلاشی برای تعیین دقیق روابط بین عمل و اوبژه در ساختار اساسی قصدیت دانست؛ و نهایتاً دلمشغولی هوسرل به واقعیت اجتماعی و جهان زندگی را نباید به معنای رد اهمیت آگاهی و قصدیتش پنداشت، بلکه باید آن را نوعی برقراری تعادل (در راستای آثار اولیه‌اش) بین قلمرو ذهنی، قلمرو بین‌الذهانی یا اجتماعی، و قلمرو عینی، به ویژه جهان طبیعت دانست. هوسرل یکی از روشمندترین فلاسفه غرب است. فلسفه او از منظر کلی دارای وحدت مفهومی چنان محکمی است که ندرتاً در فلسفه‌ای با این دامنه از دلمشغولی‌ها یافت می‌شود.

خلاصه

ادموند هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸) در طول تقریباً ۵۰ سال نوشته‌های زیادی از خود به جای گذاشت. ابتدا ریاضیات خواند، و رساله دکترایش را درباره محاسبه متغیرها نوشت، و سپس رساله استادی‌اش را درباره جوانب فلسفی نظریه اعداد به پایان رساند. اولین کتابش را بر اساس همین رساله استادی نوشت، و پس از آن با شور و انرژی تمام به بسط نظام فلسفی روشمندی پرداخت که علم جدید پدیدارشناسی‌اش را به جهانیان معرفی کرد. هوسرل در طول زندگی حرفه‌ای‌اش پنج کتاب منتشر ساخت:

- فلسفه حساب (۱۸۹۱)
- پژوهش‌های منطقی (در سه جلد، ۱۹۰۰-۱۹۰۱)
- ایده‌هایی در جهت پدیدارشناسی محض و فلسفه پدیدارشناختی (کتاب اول، ۱۹۱۳)
- منطق صوری و استعلایی (۱۹۲۹)
- تأملات دکارتی (۱۹۳۱)

هوسرل فلسفه حساب را اثری ناپخته می‌دانست که در آن به «روانشناختی کردن» مجموعه‌ها و اعداد بسیار نزدیک شده بود. سپس بعد از یک دهه کار فکری و نظریه‌پردازی پژوهش‌های منطقی را منتشر ساخت، که بسیاری از صاحب‌نظران آن را اصلی‌ترین اثر هوسرل می‌دانند. هوسرل در این کتاب ۱۰۰۰ صفحه‌ای نظریه قصدیت خود را (اینکه چگونه تجربه بواسطه محتوایش به متعلق مناسبش در جهان التفات می‌یابد) عرضه کرد. این همان بنیان پدیدارشناسی هوسرل بود، یعنی علم ذات و ماهیت آگاهی. با وجود این، هوسرل در پژوهش‌ها مفهوم منطق «محض» (اینکه اشکال متفاوت معنا اوبژه‌های مناسب را بازنمایی می‌کنند)، وجودشناسی مقوله‌ای‌اش (که بین ذوات «صوری» و «مادی» تمایز قائل می‌شد)، و معرفت‌شناسی‌اش را (که در آن «شهود» در حکم تجربه بدیهی بود) بسط داد. بنابراین، پژوهش‌های منطقی نظام کلی فلسفه هوسرل را معرفی می‌کند، که پدیدارشناسی در درون آن شکل می‌گیرد. پس از آن هوسرل در کتاب ایده‌ها با استخدام روش «بین‌الاهلین گذاشتن» و نظریه پرداخت‌شده قصدیت مفهوم پخته‌تری از «استعلایی» بودن پدیدارشناسی مطرح می‌سازد. کتاب چهارم هوسرل بیانگر تداوم علاقه او به نظریه منطق و ریاضیات است، که حتی در دوره «استعلایی» فلسفه‌اش نیز او را رها نمی‌کند. هوسرل در کتاب تأملات دکارتی فلسفه‌اش را با محوریت پدیدارشناسی از منظر دکارتی ارائه داد. با وجود این، از این نگران بود که

وقتی کتاب هوسرل

انتشار یافت،

فرگه نقدی بر

آن نوشت و

فلسفه حساب او را

به روانشناسی باوری،

یعنی تقلیل منطق و

ریاضیات به

روانشناسی،

متهم ساخت.



کارل اشتراوس

رویگردش منجر به نوعی «من‌گرایی استعلایی» شود، به نحوی که آگاهی بجای آنکه در روابط معنادار با جهان پیرامون ما وجود داشته باشد، محصور به خودش شود.

اگرچه فاصله زیادی بین انتشار کتاب‌هایش وجود داشت، ولی هوسرل از نوشتن باز نمی‌ایستاد. آثاری که بعد از مرگش به چاپ رسید به ساختار زمان و مکان آن گونه که آنها را تجربه می‌کنیم، رابطه بین تجربه از خود و تجربه همدلانه از دیگران، و مسائل متعدد دیگر می‌پردازند. مهمترین اثری که بعد از مرگش به چاپ رسیده است به آخرین سال‌های زندگی‌اش مربوط است. این اثر با نام بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی (۱۹۳۵-۱۹۳۸) منتشر شده است.

هوسرل در این اثر به بحث درباره دامنه تفکر از زمان شروع علوم مدرن توسط گالیله تا «بحران» عقلانیتی می‌پردازد که در دهه ۱۹۳۰ در آلمان شاهدش بود. در این اثر است که هوسرل مضمون «جهان زندگی» را در مقابل «جهان طبیعت» که در فیزیک مدرن «ریاضی شده است» بسط می‌دهد.

بنابراین، هوسرل در طول حیات فلسفی‌اش از تأکید و تمرکز بر عینیت معرفت و شناخت (در ریاضیات، منطق و علم) به ذهنیت آگاهی (در پدیدارشناسی محض یا استعلایی)، و سپس به اشتراک بین‌الذهانی تجربه جمعی از اشیا (در فلسفه جهان زندگی) چرخش کرد. با وجود این، آثار هوسرل به رغم همه این چرخش‌ها و از منظری کلی وحدتی قابل توجه دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برگرفته از کتاب هوسرل از مجموعه فیلسوفان راتلج به قلم دیوید وودراف اسمیت، انتشارات راتلج، ۲۰۰۷.
2. Wilhelm Wundt. رساله دوم دکتری است که برای احراز
3. Intentionality پُست دانشگاهی ضرورت دارد.
25. Carl Stumpf. (حیث‌التفاتی).
4. Structuralism. 26. *On the Concept of*
5. *Introduction to Phenomenology*. London and *Number, Psychological*
- New York: Routledge, *Analyses*. 42. Completeness.
2000. 27. Georg Cantor. 43. Axiomatic systems.
6. Formal modeling. 28. Multiplicities. 44. Kurt Gödel.
7. Existentialism. 29. Manifolds. 45. Johannes Daubert.
8. Philology. Steinschneider. 46. Adolf Reinach.
9. Prossnitz. 30. Malvine 47. State of affairs.
10. Habsburg. 31. Elli. 48. Göttingen
11. Prostejov. 32. Gerhart. Philosophical Society.
12. Brno. 33. Wolfgang. 49. Roman Ingarden.
13. Freiburg. 34. *The Philosophy of* 50. Edith Stein.
14. Gymnasium. *Arithmetic: Psychological* 51. *On the Problem of*
15. Olmütz. *and Logical* 52. William James.
16. Olomouc. *Investigations, Book I.* 53. Ideal meanings.
17. Thomas Masaryk. 35. Psychologism. 54. Charles Sanders
18. Franz Brentano. 36. Gottlob Frege. Pierce.
19. Karl Weierstrass. 37. Jena. 55. *Interpretation of*
20. Leopold Kronecker. 38. Hermann Lotze. *Dreams.*
21. Privatdozent. 39. Professor 56. *Ideas toward a*
22. Bernard Bolzano. 40. Professor *Pure Phenomenology*
23. *Intentio*. Ordinarius. *and a Phenomenological*
24. در نظام دانشگاهی آلمان نوعی 41. David Hilbert. *Philosophy, Book one:*
57. *Phenomenological*
58. Martin Heidegger. *General Introduction to*
- Phenomenology.*
57. *Phenomenological*
- Studies of Constitution.*



59. Alfred Schutz. *European Sciences and Transcendental Phenomenology.*
60. Michel Foucault.
61. *Phenomenology and the Foundations of the Sciences, Ideas III.*
62. Phenomena.
63. Things-as-they-appear.
64. Thing in itself.
65. Berkeley.
66. Perspectivism.
67. Alfred North Whitehead.
68. Bertrand Russell.
69. *Principia Mathematica.*
70. Moritz Schlick.
71. Rudolf Carnap.
72. Ludwig Wittgenstein.
73. *Tractatus Logico-Philosophicus.*
74. Ideal essences.
75. Entities.
76. *The Logical Construction of the World (Der Logische Aufbau der Welt).*
77. *Konstitutionstheorie.*
78. Gilbert Ryle.
79. Ordinary language.
80. *The Concept of Mind.*
81. *Geistlich* معنوی.
82. Self.
83. Empathy.
84. Immanuel Levinas.
85. Face of the other.
86. *Formal and Transcendental Logic.*
87. *Cartesian Meditations.*
88. evidence.
89. *Being and Time.*
90. *The Crisis of the*
91. *Lebenswelt.*
92. Louvain.
93. Hermann Van Breda.
94. Gabelsberg.
95. Reference.
96. Speech acts.
97. J. L. Austin.
98. John Searle.
99. Presentation.
100. Reduction.
101. Bracketing (*epoché*).
۱۰۱. اصلی‌ترین روش یا تکنیک هوسرل در پدیدارشناسی؛ بدین مضمون که من [یا فاعل آگاهی] تر وجود جهان پیرامون را در بین‌الهیالین قرار می‌دهم، یا به عبارت دیگر از آن هیچ استفاده‌ای نمی‌کنم، و بدین ترتیب نگاه یا التفاتم را از اوپژه‌های جهان به آگاهی‌ام از اوپژه‌های جهان پیرامون معطوف می‌سازم؛ او برای اشاره به این روش یا تکنیک از اصطلاح اپوخه (*epoché*) یونانی به معنای «امتناع کردن» استفاده می‌کند که در انگلیسی به (*bracketing*) یا بین‌الهیالین گذاشتن نیز ترجمه شده است. [مترجم]
102. Alfred Tarski.
103. *Meditations on First Philosophy.*
104. Solipsism.
105. Intersubjectivity.
106. Philosophy in the Crisis of European Humanity.
107. *On the Phenomenology of Internal Time-Consciousness.*
108. *Thing and Space: Lectures of 1970.*
109. *Ideas II & Ideas III.*
110. *Phenomenological Psychology: Lectures, Summer Semester.*
111. *Analyses Concerning Passive and Active Synthesis: Lectures on Transcendental Logic.*
112. *Experience and Judgment.*
113. *Lectures on Ethics and Value Theory.*
114. "The Development of Husserl's Thought" in *The Cambridge Companion to Husserl.* Cambridge University Press, Cambridge, 1995.
115. *Introduction to Phenomenology.* Routledge, London, 2000.
116. "The Development of Husserl's Thought" in *The Cambridge Companion to Husserl.* Cambridge University Press, Cambridge, 1995.
117. *The Cambridge Companion to Husserl.* Cambridge and New York: Cambridge University Press. An overview of Husserl's philosophy and its development.
118. *The Cambridge Companion to Husserl.* Cambridge: Cambridge University Press. Essays on basic areas in Husserl's philosophy.
119. Dallas Willard.
120. *Early Writings in the Philosophy of Logic and Mathematics.*
121. Onto-phenomenologic.